



نشریه شورای متحد جبه برای دموکراسی و استقلال

شماره ۲۸ خرداد ۱۳۶۳

آبومان: سالانه (۱۲ شماره)
 ایران ۸۰۰ ریال
 آمریکا ۱۰ دلار
 اروپای غربی معادل ۲۲ مارک
 سایر کشورها معادل ۱۰ دلار
 تکثیر برای ۱۲ صفحه بدون هزینه
 پستی معادل یک مارک



جنگ و صلح

خمینی از آغاز جنگ ایران و عراق، جنگ را يك نعمت پربرکت خواند و براساس این منطق ویرانگر با تکیه به شرایط فوق العاده جنگ سرکوب وحشیانه علیه نیروهای مردمی و اختناق همهجانبه در جامعه را توجیه نمود، و قدم در راه وابستگی به سیاست های جهانخواران و در راس آنها امپریالیسم آمریکانهاد. رژیم خمینی از این طریق پای امپریالیسم آمریکا را باریک در منطقه خاورمیانه و خلیج فارس باز و محکم ساخت. کشورهای منطقه و خلیج در اثر ترس و وحشت از سیاست های تجارزگانه و عظمت طلبانه خمینی به تدریج به آمریکا نزدیک شدند، بطوری که هم اکنون آمریکا به صف آرائی نظامی بی سابقاتی در خلیج فارس دست یازیده است. در پرتو سیاست های جنگ افروزان خمینی، دلان اسلحه بویژه اسرائیل با فروش جنگ افزارهای خود سود های کلانی بردند. بدین ترتیب ضربات مهلکی به بنیه اقتصادی ایران وارد آمد و ثروت های عظیم مادی و معنوی جامعه به باد داده شد و می شود.

نخل وارونه

فریاد های ضد امریکائی دارودسته خمینی به موازات گسترش دامنه جنگ به مرزهای غرب کشور و سرکوب جنبش حق طلبانه خلق کرد و اشغال بخشی از خاک عراق در حقیقت دنباله سیاست گسترش نفوذ آمریکا در منطقه خاورمیانه و خلیج فارس محسوب می شود.

چه کسانی قربانیان سیاست نخل وارونه خمینی در جریان جنگ شدند؟ بخشی از جریانهای بااصطلاح "چپ" مانند "حزب توده" و "فدائیان اشرفیت" به بهانه ضد امپریالیست بودن رژیم خمینی، یکسره به دامان سیاست های جنگ افروزان خمینی افتادند. عده دیگری از نیروهای به ظاهر "ملی ترا" هم که نگرش ناسیونالیستی شان بیشتر متعلق به دوران قرن نوزدهم و آنگاه از گرایشهای ضد کمونیستی دوران جنگ سرد است، از آنجا که اساساً نه مخالفت اصولی با سیاست امریکائی داشتند و نه درک روشنی از میهن دوستی واقعی، نه سراساز و آشتی با خواسته های بحق خلق کرد - که این خود نیز ناشی از تمایل نادرست آنها به سیاست تمرکز قدرت در جامعه ایرانی است - در این میان حیران و سرگردان با دنبال کردن سیاست به نخل و به میخ زدن، خواسته و یا ناخواسته همزیمبار آتش جنگ افروزی های خمینی شدند. در حالی که ادامه جنگ در ورای مرزهای ایران، آنهم پس از بیرون راندن نیروهای عراقی از خاک ایران، دیگری نه تنها

بقیه در صفحه ۲

توضیح

در شماره قبل توضیحات مختصری را در زمینه علت تاخیر انتشار شماره ۲۷ نشریه پیام آزادی در اختیار خوانندگان محترم قرار دادیم و در این رابطه به بحثهایی اشاره کردیم که در میان اعضای شورای متحد چپ جریان داشته و هنوز هم دارند. در همان شماره سه ای از این مباحث را طی دو مقاله ناتمام تحت عنوان "مرور در ملاحظاتی در باره جزوه آموزشی برای هواداران مجاهدین خلق" و "ملاحظاتی در مرور" به اطلاع خوانندگان رساندیم. پس از انتشار شماره ۲۷ رفقای نویسنده مقاله اول متذکر شدند که عدم انتشار مجموعه مقاله در یک شماره، نوعی کسستگی در منطق و رابطه میان بخشهای سه گانه آن ایجاد می نماید. علاوه بر آن تناسب موجود میان حجم بخش اول مقاله و پاسخ به آن سوء تفاهماتی را موجب گردید. ما برای رفع ایرادات و سوء تفاهمات در این شماره تمام مقاله مذکور را بدون کم و کاست منتشر می کنیم.

مرور در "ملاحظاتی در باره

جزوه آموزشی برای هواداران مجاهدین خلق ایران"

مقدمه

پیام ۳۰م خرداد گذشته مسعود رجوسی حاوی نکاتی مهم و در عین حال، شامل مواضع سازمان مجاهدین خلق ایران درباره مسائل جاری و موارد اختلاف در شورای ملی مقاومت بود. رفقای ما در هیئت تحریریه پیام آزادی، طی سرمقاله شماره ۲۰، ضمن تأیید اصولی مضمون آن پیام، از برخی مواضع و جوانب اش. خرد گرفته و نقدی موشکافانه بر آن منتشر کردند. این انتقادات غلنی به رفقای مجاهد ما گران آمد و آنها از قلم رفیق محمد علی جابریزاد و در قالب یک "جزوه آموزشی" ضمن شرح و بسط پارهای از نظریات و نکاتسی که بعضی از رفقای ما در خلال مقاله هائی در گذشته به میان کشیده بودند، به تفصیل از مواضع متاخذ توسط رجوی دفاع کردند. بلافاصله پس از انتشار "جزوه آموزشی" رفقای هیئت تحریریه به تدوین و انتشار جوابی در شماره ۲۲ پیام آزادی مبادرت کردند. ایمن جوابیه، مرکب از یک مدخل و چهار فصل بود و هر یک از فصول نیز مشتمل بر بخش هائی چند، رویهم متنی طولانی و جالب و در عین حال سئوال و بحث برانگیز، که تحت عنوان "ملاحظاتی در باره جزوه آموزشی برای هواداران مجاهدین خلق ایران" به چاپ رسید. رفق در مدخل و دو فصل اول، و بویژه در فصل موسوم به "مرحله انقلاب"، به

همانطور که در بالا اشاره شد، در هفته ها و ماههای اخیر در میان ما بحثهای مهمی درباره شرایط و اوضاع کنونی ایران، نقش طبقات و اقشار اجتماعی و نیروهای سیاسی، امکانات هماهنگی، همکاری و ائتلاف میان نیروها و سازمان های سیاسی و نیز برنامه و عملکرد شورای ملی مقاومت و شورای متحد چپ، به ویژه در زمینه به سامان رساندن امر حیاتی براندازی رژیم خمینی و چگونگی آلترناتیو حکومتی آتی ایران جریان داشت که هنوز هم ادامه دارد. ضمن این بحثها، که امیدواریم بتوانیم در آینده ای نزدیک جمع بندی آنها را منتشر نماییم، روشن شد که مقاله "ملاحظاتی در باره جزوه آموزشی برای هواداران مجاهدین خلق ایران" (مقدمه در شماره ۲۲ پیام آزادی) برخلاف آنچه در پایان این مقاله ادعا شده بود، مورد تأیید تمام اعضا سازمان نیست. آشنایان و علاقمندان به شورای متحد چپ به خوبی واقف هستند که سازمان ما نه تنها تنوع نظر در درون سازمان را در مورد تمامی مسائل نظری، سیاسی بقیه در صفحه ۲

تشریح و توضیح آن مبانی تئوریک خاصی می پردازند که ظاهراً "می بایست نقش پشتوانه و پایه نظری مطالب آمده در فصول بعدی را ایفاء نماید. بنا آنکه اهم مطالب و نقطه نظرات فصول ۳ و ۴ مورد تأیید و تصدیق ما می باشند، اما جای پرده پوشی نیست که محتوا و مفاهیم آمده در مقدمات تئوریک، از همان آغاز موجب بروز پرسشها و بحث های فراوانی در میان ما گردید. بازخوانی و بررسی سراسر نوشته "ملاحظات" و بویژه بخش تئوریکش نشان داد که مفاهیم و محتوای نظری آن بنا پیش و مفاد "بیانیه شورای متحد چپ بسراسر دموکراسی و استقلال"، که تاکنون تنها سند رسمی تئوریک - سیاسی مجموعه ما را تشکیل می دهد، سازگاری نداشته، در بسیاری موارد تقلیل به غیر آن است. موضعگیری بلافاصله در این باره، به جو مجاد لمامیزی که در گرفته بود دامن می زد و این نتیجه برای ما، که از اول با روش و روال آن مباحثه چندان موافق نبودیم، رضایت بخش نبود. اما بعد که شاهد بروز سوء تفاهمات متعدد - از جمله مسأله انتساب آن "ملاحظات" به کلیت شورای متحد چپ و تعبیر مقاله رفقای تحریریه به مثابه موضع رسمی سازمان - شدیم، دیگر خود را از تدوین انتقادات و ارسال آنها برای نشریه ناگزیر دیدیم، به این امید که هم به رفع سوء - بقیه در صفحه ۲

جنگ و صلح

هیچ ربطی به اصل تأمین منافع ملی و حفظ تمامیت ارضی ایران نداشت و ندارد، بلکه درست دنباله سیاست جنگ افروزی و صدور "انقلاب" خمینی و ادامه سیاست سرکوب و اختناق در ایران بود و هست.

پرسیدنی است: در چنین هنگامه‌ای که اصولاً مسأله بود و نبود جامعه و ملتی در گرو امر صلح است دیگر چگونه آنهایی که ادا و آوای میهن دوستی آزادی خواهی، دموکراسی طلبی و استقلال طلبی شان عالمگیر است بی‌اعتنا به این واقعیت، چشم بر روی حقایق می‌بندند و از هر نوع معاضدت و همکاری با جنبش صلح طلبانه مردم ایران دریغ می‌ورزند. حتی بی‌طرفی خیالپردازانه خود را در زمینه مسأله جنگ و صلح به حدی می‌رسانند که سیاست صلح شوروی ملی مقاومت ایران را نیز تخطئه می‌کنند.

آیا در رابطه با مسأله جنگ و صلح هم می‌توان موضع میانه داشت؟

میهن دوستان واقعی کسانی هستند که قاطعانه روی سیاست صلح پافشاری می‌کنند. صفت عاشق صادق بد رستی است.

که گرش سر برود از سر پیمان نرود و خامت روز افزون شرایط داخلی ایران و منطقه خاورمیانه و خلیج فارس در اثر سیاست‌های تجاوز - کاراته و جنگ افروزانه خمینی، تمایل عمومی مسردم ایران را در جهت برقراری صلح و آزادی بی‌طرفانه سلبه ای ارتقاء داد ما ست. شورای ملی مقاومت ایران با تکیه بر این خواست و تمایل عمومی مردم در عین رعایت کامل حقوق ملی و اصول و موازین بین‌المللی طرح صلحی تنظیم و در معرض داوری افکار عمومی ایران و جهان گذارد. طبرغم کارشکنی‌ها و ستمپاشی‌های برخی عناصر و جریان‌های تنگ نظر، طرح صلح شورا طی دو سال گذشته در میان مردم ایران و جهان و محافل بین‌المللی با اقبال رو به رو گشته است.

ناگفته پید است که انگیزه اساسی سیاسی شورای ملی مقاومت ایران، در روند مخالفت با جنگ و تلاش در جهت برقراری صلح، تنها و فقط ناشی از عشق و علاقه صادقانه نیروهای تشکیل دهنده شورا به مردم ستدیده ایران، منافع ملی و میهنی و استقلال و آزادی و تمامیت ارضی ایران بوده و هست. شایان تذکر است که شورای ملی مقاومت ایران، طی دو سال گذشته بمثابة بیانگر خواست بحق مردم ایران، بی‌اعتنا به نیش و کنایه‌های این و آن با سخت‌کوشی بی‌نظیری در جهت برقراری صلح و آزادی در ایران، در عرصه بین‌المللی نیز کوشش‌های خستگی‌ناپذیری نموده است. و در آینده نیز چنین خواهد کرد.

اما: جای بسی تأسف است که در این برهه هنوز بعضی از افراد و جریان‌های ایرانی قادر به درک این واقعیت نیستند که در کشاکش سیاست جنگ و صلح، اگر خواهان برقراری دموکراسی و استقلال در آینده ایران هستند بهیچ روی نمی‌توانند در برابر مصالح و منافع ملی و مردم که در شرایط مشخص کنونی در سیاست صلح و آزادی تبلور یافته منافع شخصی و مصالح گروهی خود را قرار دهند. شک نیست که در اینجا الویت با مصالح و منافع ملی و مردم است و نه منافع شخصی و گروهی.

واقعیت اینست که از يك سوی نمی‌توان خواهان برقراری دموکراسی و استقلال در ایران فردا بود و

مرور در "ملاحظات"

تفاهات پیش آمده کک نموده، و هم باردیگر با "بیانیه" مؤسسان شورای متحد چپ تجدید میثاق کرده باشیم.

تخالف "ملاحظات" با "بیانیه"

۱- مرحله "یا پرسوه" انقلاب؟

در صفحه ۱ شماره ۲۲ پیام آزادی، رفقاً نقل قولی از "جزوه آموزشی ۰۰۰" ذکر کرده، آن را مورد تأیید قرار می‌دهند: "اما سرچشمه اصلی اختلاف در نظرگاه‌های مجاهدین و شورای متحد چپ به ارزیابی متفاوت این دو اوزان رشد و مرحله انقلاب ایران مربوط می‌شود." با تأکید بر این نکته که این تفاوت ارزیابی سرچشمه اصلی، و نه انحصاری اختلاف نظر ما در مبحث مزبور است این تشخیص نویسنده را تصدیق می‌کنیم. (تکیه همهجا از ماست)

با این تأکید، رفقاً دست‌کم برد و فرض مستتر در نقل قول فوق، که صریحاً "نیز در سایر سطوح" جزوه آموزشی ۰۰۰ "به چشم می‌خورد، اشتباهات "مهر تصدیق سازمانی می‌زنند. فرض اول آن است که گویا شورای متحد چپ به تئوری "مرحله‌بندی کردن" درباره انقلاب جاری میهن ما باور دارد. فرض دوم آنکه، گویا شورای متحد چپ مرحله فعلی انقلاب را "بورژوا - دموکراتیک" می‌داند. البته اگر رفقای نویسنده "ملاحظات" بر حسب روش رایج ما، نوشته خود را طوری تدوین و اعلام کرده بودند که مانع بروز اینهمانی با موضع رسمی کلیت سازمان می‌شد، ما آنرا چون مباحثه بقیه در صفحه بعد

از دیگر سوی بی‌اعتنا به عواقب ناشی از ادامه جنگ که روزانه به میزان خسران‌های مادی و معنوی جامعه می‌افزاید. با کاهش ظرفیت‌های ضرور برای ایجاد يك جامعه مستقل و دموکرات، زمینه برای رشد و خشونت‌های مہارناپذیر روان اجتماعی بعدی و سیاست‌های ضد استقلال و آزادی می‌شود و عرصه برای آلت‌رتنا تئوهای وابسته و سرکوبگر هموار می‌گردد.

آیا می‌توان بدون دلشوره در زمینه وجود این واقعیت‌ها، بجای حمایت از سیاست صلح و آزادی هنوز راه مخالفت با پرچم‌دار این سیاست یعنی شورای ملی مقاومت را ادامه داد و باز هم امید وار بود که بدون پایان بخشیدن هر چه سریع‌تر به جنگ و برقراری صلح در چشم‌اندازهای دورتر و بسپار دیررس‌تر می‌توان بر روی ویرانی‌های مادی و معنوی جامعه از هم گسیخته بعد از رژیم خمینی، ایرانی آزاد، مستقل و دموکرات بنام نهاد؟

اکنون زمان آن فرا رسیده است تا پویندگان صدیق راه استقلال، آزادی، دموکراسی، بی‌ازبندی، سیاست‌های خود و بررسی مجدد واقعیت‌های ملموس جامعه ایرانی همت گمارند. و یاد رس آموزشی از گذشته و رفع کاستی‌ها و شناخت واقعیت‌های نوین، در جهت سیاست اصولی و اساسی صلح و آزادی که با سرنگونی رژیم قرون وسطائی خمینی و رها نشی جامعه از این تنگ و نکبت تاریخی توانمان است، صمیمانه گام بردارند. چنین باد.

توضیح

و حتی تاکتیکی می‌پذیرد، بلکه از آن استقبال هم می‌کند و آنرا یکی از اصول اعتقادی خویش و به مثابه یکی از پیش شرطهای رشد و تکامل سازمان و در عین حال به عنوان بهترین شیوه برای تمرین دموکراسی تلقی می‌کند. با توجه به این اصل - ضمن پوزش از رفقائی که قبل از انتشار مقاله مورد بحث از آنها نظرخواهی نشده است - لازم به تذکر است که اشتباه فوق صرفاً ناشی از فقدان امکان گفتگوهای دائم و سیستماتیک میان اعضا سازمان بوده است و لاغیر.

به راستی که رعایت تمام ابعاد و اصول دموکراسی، با توجه به اختناق بی سابقه حاکم در جامعه و تحمل اجباری شدید ترین و طاقت فرسا ترین فشارهای سیاسی و اجتماعی امری است بسیار دشوار. وجود همین شرایط است که گاه برخی اشتباهات و سوء تفاهات را اجتناب ناپذیر می‌سازد.

آنچه اکنون برای ما حائز اهمیت است، شیوه برخورد با این اشتباهات است. ما شیوه سرپوش‌گذاری، سکوت و توجیه غیر منطقی را از اصل مردود میدانیم و بر این عقیده ایم که واقعیت را هرگز نباید پنهان کرد، حتی اگر ناخوشایند باشد و یا - آنطور که برای توجیه پنهانکاری‌های غیر اصولی تأکید می‌شود - مورد بهره برداری مخالفان و دشمنان قرار گیرد. استبداد و اختناق در حکومت، در اپوزیسیون نیز استبداد و اختناق میزاید. برای مقابله با این مکانیسم به ظاهر "طبیعی" تنها مبارزه علیه استبداد حاکم کافی نیست، باید این روشها را در میان خود و نیروهای خودی نیز با بی‌پروایی و شهامت کامل و صراحت بیان و عمل بر ملا ساخت. ما این روش را بدون واژه از لطعات لحظه‌ای که احیاناً سازمانمان خواهد زد، در آینده نیز با پیگیری بیشتر دنبال خواهیم کرد. به نظر ما سنت شکنی - به خصوص در زمانی که دفاع از اصول اخلاقی و رفتار طرح است اهمیت ویژه‌ای کسب می‌کند.

در همین رابطه اشاره به مطلب دیگری نیز ضروری است: هر تشکیلاتی و از جمله تشکیلات سیاسی ناگزیرند برای پیشبرد اهداف و برنامه‌های خویش کارها و مسئولیت‌ها را میان اعضای خود تقسیم نمایند. در سازمانهایی که رعایت اصول دموکراسی درون سازمانی، پذیرش تنوع نظریات و اعتقاد به روابط شورائی را جزو اصول خدشه ناپذیر خویش تلقی می‌کنند، این تقسیم کار و تفویض مسئولیتها خالی از اشکال نیست. چه بسا مواردی پیش بی‌آید که یکی از مسئولین ناچار به اتخاذ تصمیمات مهم و فوری است، بدون اینکه قبلاً فرصت مشورت با کلیه اعضا سازمان و یا مسئولین آنرا داشته باشد، امری که در اصل با روابط شورائی و رعایت کامل حقوق اقلیت و یکپارگی اعضای سازمان در تضاد است. حتی شرکت تمامی اعضا در انتخاب تک تک مسئولین و تفویض مسئولیت‌های کوتاه و درازمدت، اعتنا متقابل میان مسئولین و اعضا

و نیز امکان استیضاح و عزل مسئولین پس از اتخاذ تصمیمات نادرست نیز این تضاد را به طور کامل برطرف نمیسازد. از طرف دیگر بدون تفویض اختیارات لازم به مسئولین و پیروی از تصمیمات آنها در حین حفظ امکان انتقاد، انجام وظایف و برنامه‌های سازمانی - به ویژه در شرایط اختناق - غیر ممکن به نظر می‌رسد. سازمان ما با توجه به این مشکلات که باید در محافل و سازمانهای دموکراتیک پیش از پیش مورد بحث و بررسی قرار گیرند، بار دیگر اعلام می‌دارد که مسئولین رسمی سازمان در روابط درونی و برونی سازمان از اعتبار کامل و لازم سازمانی برخوردار می‌باشند و تصمیمات آنان - علیرغم امکان وجود اختلاف نظر در باره آنها - در درون سازمان - از نظر سازمانی معتبرند و رسمیت دارند.

نیست، زیرا این ها جلگلی به عرصه کنش مستقیم انسان ها بستنماند . تنها می توان به قید احتیاط سخن از بروز و پیدایش آن اشکالی گفت که ظهور آنها در قریب به اتفاق انقلابات روی داده و به اصطلاح در شمار قواعد ثابت درآمد ماند . پس آیا از نقطه نظر تفکر علمی نیز حتی صحیح ترین نیست که به جای پافشاری بر تئوری و تزهای مرحله بندی - که بهر حال متضمن الگو و قالب سیاسی از پیش تعیین شده است - جنبه تذیب پذیری مفروضات و معلومات را نیز ملحوظ شمرده ، بخصوص وظائف و مطالبات سیاسی خود از یک انقلاب رادار بستر واقعی جریان و دینامیسم آن جای دهیم و بدین سان نه دست خود را ببندیم و نه دست تئوری - دست مردمانی را که بهر حال خود تاوان تنگناهای توان خویش را خواهند پرداخت ؟

بستر واقعی جریان انقلاب کنونی ایران جامعه ای است سرمایه داری ، زیر تسلط خشونت بار یکی از مخوف ترین نظام های جبار سیاسی - ایدئولوژیک تاریخ و تحت سیطره دستگاهها و نهاد های مستبد و فاهران . کژگونی ساختارها ، اغتشاش و تداخل مرزهای طبقاتی ، عدم انسجام و قوام سیاسی ، اجتماعی ، فرهنگی اقشار و طبقات کلاسیک جامعه سرمایه داری ایران هم چیزهایی نبود ماند که از نظر و تجربه مستقیم ما دور مانده باشند . در "بیانیه" به کلیه این واقعیات و بسیاری دیگر نیز اشاره شده و سخن از "ناهماهنگی در ساختار اقتصادی ایران ، وجود شیوه های مختلف تولیدی در عین غالب بودن مناسبات سرمایه داری" (ص ۴) رفته است . حتی این بصیرت نیز در ما بوده است که بدانیم : "در شرایط کنونی جامعه ما ، لغو مالکیت خصوصی بر وسائل تولید و تحقق مناسبات سوسیالیستی ممکن نیست و شرایط سینی و ذهنی جامعه هنوز تا مدتی ادامه روابط بورژوازی (مالکیت) را ایجاب می کند" (ص ۵) اینها همه واقعیاتی هستند که هر سازمان شخص آگاه و آشنائی در زمینه اقتصاد - تولیدی ایران ، آنها را می داند . بیان و تکرار این دشواری ها ، کشف الاسرار نیست ، توضیح واضح است . مساله اصلی و گره کوری که باید باز شود در جای دیگری است ، مشکل واقعی ، نهفته در پهنه بافت متمرکز قدرت و نظام سیاست و انحصار دولتی بر اقتصاد است :

" ما معتقدیم که تمرکز قدرت اقتصاد ی در دست دولت ، اگر چه احتمالا " در برخی از بخشهای اقتصادی رشد سریعتر ابزار تولید و بارآوری تولید را موجب می گردد ، ولی در عین حال موجب تداوم عقب ماندگی بسیاری از بخشهای اقتصادی شده ، از شوقفائی همه جانبه امکانات رشد جامعه ، از شوقفائی استعداد انسان های مولد و نیز رشد آگاهی آنان جلوگیری می کند . از آنجا که یکی از عده ترین علل عقب ماندگی اقتصادی جامعه ما - در کنار وابستگی به امپریالیسم - ناهمگونی شرایط تولیدی در بخش های مختلف اقتصادی می باشد ، که این خود ناشی از عدم مشارکت مستقیم مردم در تصمیم گیری های اقتصادی و در نتیجه سیاسی - اجتماعی است بقیه در صفحه بعد

مکانیکی مبارزات دموکراتیک و سوسیالیستی را از یک دیگر تفکیک کرده و بین آنها دیوار چین می کشند ، مبارزات دموکراتیک را جدا از مبارزه برای استقرار سوسیالیسم نمی دانیم " (ص ۸)

پیدا است که بیشتر پرومهای ما ، به معنی دریافتی زنجیری از حلقه هایی به دنبال هم قرار گرفته نیست و یا صرفا " در تشبیه پله هایی پشت سرهم به بالا منعکس نمی شود . مقصود جریانی است که بنا بر خصالت انسانی آن ، می بایست از کلیه حرکات و کنش های فعلی و بعدی اثر بازگویی از اهداف و آرمانهای آتی اثر نمایان باشد زیرا : " مقابله با از خود بیگانگی و استثمار و کسب توانهای لازم برای انجام انقلاب اجتماعی و اداره جامعه سوسیالیستی از مردای این انقلاب موعود شروع نشده ، اکنون و در همین جامعه نیز این مقابله و نسیب این توانائی ها در دستور قرار دارد " (ص ۹)

نگفته پیدا است که دیدگاه فوق را نمی توان به سادگی به سطح بورژوا - دموکراتیک تغییر و تقلیل داد . در هیچ جای " بیانیه " نیز مؤسسان شورای متحد چپ مرتکب چنین خطای تئوریک فاحشی نشد ماند . همه ما از پیش از یک دهه قبل ، با تئوری و تزهای "مرحلمندی" آشنا بودیم و به نقایص و معایب این نظریات واقفیم و بی تردید آشنائی نزدیک با واقعیات جامعه خود مان و بخصوص قرار گرفتن در یک جنبش بی مانند تودهای و از سر گذراندن یک انقلاب و درس آموزی از تجارب عظیم آن ، ما را در دیدگاه و بینش پرسوهای تقویت و تأیید کرد است . تجربه کردیم که بخصوص مشخصات و ویژگی های سیاسی یک انقلاب ، صرفا از ساختارهای اقتصادی و درجه رشد نیروهای مولده و تضاد آن با مناسبات تولیدی حاکم بر نمی خیزد و لذا احکام سیاسی و نیز ، فرهنگی راجع به بارها و رموزهای یک انقلاب نیز نباید تنها از حوزه و حیطه اصل مالکیت و مشتقات حقوقی و صوری آن استنتاج شود . زمینیه مالکیت بر ابزار تولید ، شیوه تولید و مناسبات حقوقی مربوطه و ... اینها حوزه های اضطراری اند و الزامات مطالبات شان شناختنی . آنچه به این سادگی قابل حد و شغور گذاشتن نیست ، پهنه گرایشات متنوع و دامنه توانهای قابل تحقق انسان در عرصه فرهنگی و سیاسی است . انسان است که به هر انقلاب بار و توانی منحصر به فرد ، یکتا و بی همتا می بخشد . پس اگر چه مشخصات اقتصادی مرحله شروع و منزلگاه تاریخی آغاز یا نقطه عطف اولیه هر حرکت و جنبش انقلابی قابل تعیین و اثبات است ، لکن سرنویس سیاسی آن ، فرجام اوست و یا اوج و جلال سیاسی اش از پیش محتوم نیست . پس آنچه از نقطه نظر تئوریک بیشترین دقت نظر علمی را بازمی تابد ، همانا دریافتی پویا ، بساز و جریان مند است و نه بینشی مقطعی ، که حسدود سیاسی آن از پیش معلوم و بعدا " نیز اضطرارا" مجبور باشد ! هیچ یک از انقلابات طول تاریخ ۲۰۰ ساله اخیر بر حسب قرارهای از پیش تعیین شده صورت نگرفتند . همیشه "قرارها" بعدا" توضیح یافتند " . نه زمان وقوع و نه ابعاد ، عقب و درجه فراگیری مضامین سیاسی - فرهنگی انقلاب و از همه مهمتر ، اشکال بروز فاز اقدام تودهای و یا قیام ، اصلا " واپدا " قابل محاسبه و پیش گوئی

آزاد با آراء و عقاید سازمان میاهد بین تلقی کرده ، اعتراضی نمی داشتیم ، چرا که شورای متحد چپ از همان اوان تاسیس ، حتی المقدور مراعات کلیه نوسانات و گوناگونی قابل تحمل آراء و عقاید را کرده ، در انعکاس طیف نظری چپ دموکراتیک کوشا بوده است : " شورای متحد چپ ۰۰۰۰۰ با تکیه به سنت ها و روش های دموکراتیک جنبش انقلابی و کارگری ، کلیه مقاله های با امضا و بسی امضا" را که در پیام آزادی به چاپ می رسد ، در طیف نظری موجود در شورا می داند . مقاله هایی که مورد بحث همه اعضا قرار گرفته باشد ، به نام شورای متحد چپ و مقاله هایی که در هیئت تحریریه به تصویب رسیده باشد ، به نام آن هیئت منتشر خواهیم کرد " (ص ۱۰ - شماره ۷ پیام آزادی) اما رفقا سهوا " این سیاست انتشاراتی را نادیده گرفته و نقطه نظرات فردی یا جمعی خود را به طریقی عرضه کردند که به غلط به پای کلیت رسمی سازمان نوشته شد . حال بهترست برای روشن شدن مواضع شورای متحد چپ به بیانیه رسمی آن توجه کنیم .

در همان مقدمه کوتاه بیانیه چنین می خوانیم : " امید ما این است که اعلام موجودیت شورای متحد چپ برای دموکراسی و استقلال گامی برای رهایی و آزادی ، گامی موثر در روند نیک بختی همه انسان های جامعه ما ، حرکتی زمینه ساز برای ایجاد مناسباتی طاری از ستم ، استثمار و از خود بیگانگی انسان ها باشد " (صفحه ج)

ویژگی حرکت کنونی و چشم انداز و افق راهنمای ما در عبارات آخری خلاصه شده است . در صفحه ۳ بیانیه این حرکت و هدف روشن تر بیان می شود : " ما به مثابه بخشی از نیروهای چپ برای پیشبرد مبارزات دموکراتیک - ضد امپریالیستی و تحقیق دموکراسی و استقلال ایران از طریق تحسولات انقلابی و زمینسازی یک انقلاب اجتماعی سوسیالیستی به تشکیل شورای متحد چپ برای دموکراسی و استقلال اقدام کردیم "

تحقق دموکراسی و استقلال از طریق انقلاب و تحولات محصول آن ، در دستور کار کنونی و فعالیت های حی و حاضر ما قرار می گیرد . لاکسن این نوشتارها به حصر قالبی بسته ، مقطعی محدود به مفاهیم و مرزهای از پیش تعیین شده ، در نیامده اند . آنچه به اعتبار کلیه واقعیات موجود جامعه و ظرفیت ها و توان های جاری آنها قابل تعیین است در ارتباط با سمت گیری و مسیری قسرار می گیرد نه برخاسته از تضادها و تناقضات و دینامیسم ناگزیر آنها ، مطلوب زحمتکشان و ماست ؛ زمینه سازی طولانی و استحکام و قوام جامعه دموکراتیک به سوی تعالی سوسیالیستی . به عبارت دیگر " بیانیه " در قالب جملات فوق که بارها به اشغال گوناگون مورد تأکید قرار گرفته ، بیشتر پروسه ای ما را از تکوین و انکشاف جامعه به نمایش گذاشته است و نه دریافتی مقطعی و مرحله ای را که پیوسته ناظر بر تئوری های بسته و از پیش محصور شده می باشند . در هر صفحه " بیانیه " پرتوئی از این بینش - پروسه تحولات دموکراتیک برای پی ریزی و بلوغ پختگی جامعه و مردم به سوی تعالی و تکامل سوسیالیستی - آشکارا برمی تابد : " ما بر خلاف بسیاری از بخش های جنبش چپ که به طریقی

تمرکز قدرت اقتصادی در دست دولت به نفع جامعه نمی‌دانیم و معتقدیم که دولت، تنها آنجا که شرایط جامعه ایجاب می‌کند، باید از دخالت مستقیم در امور تولید و توزیع اجتناب ورزد و بیشتر به کمک رسانی و ایجاد تعادل در امر تولید و توزیع و هماهنگ کردن بخش‌های مختلف تولیدی و رشد همه جانبه نیروهای مولده و ایجاد شرایط مادی تکامل سریع آنها بپردازد. از طرف دیگر معتقدیم که برای جلوگیری از پیدایش انحصارات و سرمایه‌های بزرگ خصوصی باید در کنار فعالیت متعادل سرمایه‌گذاری‌های خصوصی، انواع تعاونی‌های تولیدی و توزیعی هرچه بیشتر تقویت شوند. بدیهی است اجرای چنین برنامه‌ای از عهد و پوزواری خارج است و فقط هنگامی میسر است که جبهه متحد نیروهای مترقی و انقلابی ایران نقش تعیین کننده‌ای را در اداره نظام آینده ایران داشته باشد." (ص ۶)

تصور نمی‌کنیم که سطور صریح فوق محتاج شرح و بسط جداگانه‌ای باشند. "بیانیه" در باب عدم توان پوزواری جهت تحقق مفادش صراحت دارد و رفا هم که تاکنون پیشنهاد تجدید نظر در "بیانیه" را پیش‌نکشید ماند، پس چه صلاحی در این کار بود که انتقادات و خرد مگیری‌های صحیح و اصولی خود را بر تری و تئوریک پایسه نگارند که اساساً "مغایر با اصول و مبانی "بیانیه" است. رفا خود واقف اند که جریان‌های پوزواری پیوسته چشم به طرح‌ها و راه‌حل‌های متمرکز و مقتدر دوخته‌اند و تنها زمانی بیشتر به دموکراسی و طرح‌های مدنی تقسیم قدرت روی می‌آورند که در مقابل رقیبی قوی‌تر از خود یعنی حامین و مجریان "رامشد غیرسرمایه‌داری" قرار می‌گیرند. رفا به خوبی می‌دانند که پوزواری همیشه بیش از هر کس دیگر به دستگاه‌های اجرائی و نظامی-پلیسی دولت امتیاز می‌دهد و همه جا، حد اکثر در چهارچوب امکانات محدود به منافع خویش، از آزادی و دموکراسی دفاع می‌کند. کیفیت برخورد جناح‌های پوزواری به انواع و اشکال دموکراسی مستقیم مردم - که ربطی به اصل مالکیت هم ندارند - چه در انقلاب اخیر ایران و چه در سایر انقلابات و چه در همین ممالک پیشرفته سرمایه‌داری، شواهد گویای است در باب تمایلات پوزواری به قدرت بواسطه و متمرکز. پس چگونه می‌توان طرح و برنامه‌ای را که از اساس بر عدم تمرکز و تقسیم قدرت سیاسی و تأیید و تأکید قدرت و توان‌های شورایی و تعاونی مردم بی‌ریزی گردیده توسط تری و تئوریک "پوزواری-دموکراتیک" مورد معرفی و دفاع قرار داد. رفا از ناپایداری و تزلزل مزمن جناح‌های پوزواری در پیچ‌های تند حسودات سیاسی اخیر و گذشته ایران به خوبی آگاهی داشته و می‌دانند که در ایران پوزواری هم، علی‌رغم گسترش سراسری مناسبات پوزواری، تبلور و تشخص طبقاتی مستقلی نیافته و دائماً "یا به دامسن سیاست‌ها و قدرت‌های خارجی منتهی شده و یا سر بر آستان کودتاگران و قدرتداران داخلی سائیده است. تجربه انقلاب اخیر ایران نیز نشان داد که جلب اقشار و لایه‌های میانی و متجسد

ایران هم منوط به وجود پوزواری در رهبریت نیست. این مساله بیشتر به درایت سیاسی، قدرت عملی و برنامه‌مطروحه‌الترناتیو دموکراتیک ارتباط دارد تا به حضور افراد و جریان‌ها شناخته شده پوزواری. به نظر ما موضح "بیانیه" در باره کیفیت و کمیت پوزواری کماکان از قوت و اعتبار کافی برخوردار است و در راستای انقلابی چنین سخت و سهمگین انتظار زیادی از بخش‌ها، دموکرات پوزواری نیز نمی‌رود. لذا ضرورتی نیست که دگرگونی‌های دموکراتیک و انقلابی را که می‌بایست به دنبال سرنگونی رژیم خمینی در دستور کار قرار گیرند، به ناحق به صفت پوزواری متصف کنیم. این طیف عظیم زحمتکشان و شهروندان میانه و متجدد جامعه‌اند که حاملین اصلی این دگرگونی‌ها خواهند بود و بخش دموکرات پوزواری هم می‌تواند از طریق شرکت در انتخابات، در پرورده ساختمان و استحکام نظام دموکراتیک آینده کشور نقش خود را ایفاء نماید.

پس اگر بر طبق "بیانیه"، محتوا و الگوی قدرت سیاسی و اقتصادی مطلوب میهن ما بحسد از سرنگونی، بیشتر عطف به جامعه و "مشارکت مستقیم مردم" دارد و اگر نقش تعیین کننده در هدایت و پیشبرد این انقلاب به عهد "جنبه نیروهای مترقی و انقلابی" (که شکل کنکرت فعلی آن شورای ملی مقاومت می‌باشد) گذاشته شده و بیشتر ناظر بر این مضامین نیز، دیدگاهی پروسوسیالیست و نه مرحله‌ای، پس بجاست که از انقسلاب دموکراتیک برای نیل به جامعه‌مدنی سخن رود تا بتوانیم فرآیند امتداد آنرا نیز تعالی جامعه مدنی تا سوسیالیسم بنامیم.

۲- نوع و راستای دموکراسی:

مساله مهم دیگری که در سرتاپای "ملاحظات" به اشکال گوناگون، از خلال استعاره و طعنه به دیگران گرفته تا به صراحت تمام، معلوم و معین‌الذات همانا ارزیابی رفاقی نگارنده از نوع و بقول مجاهدین "عمق و اصالت و فراگیر بودن" دموکراسی در ایران، بعد از سرنگون کردن رژیم خمینی و جایگزینی احتمالی آن توسط دولت موقت شورای ملی مقاومت می‌باشد. نظریه نویسندگان "ملاحظات" در این مورد نیز درست‌تر از "مرحله پوزواری - دموکراتیک" استنتاج شده است، یعنی رفاقی یکسره به دموکراسی "پوزواری یا صوری" چسبیده‌اند و هرگونه تطبیق و تکمیلی را در این باره به بهانه "عدم رشد پیش شرط‌ها" با تندی و طعن و طنز مردود شمرده‌اند. البته ما دقیقاً "نمی‌دانیم مقصود مجاهدین از "دموکراسی پایدار مدنی" چیست و لذا قصد نداریم در تأیید و یا تکذیب آن قلمفرسائی کنیم. امید داریم رفاقی مجاهد، هم در این مورد و هم در شرح مفهوم "مرحله دموکراسی نوین" توضیحاتی دقیق‌تر بدهند، تا امکان ارزیابی مستند از آراء و عقاید آنها فراهم شود. اما اگر معنی دقیق مفاهیم مجاهدین بر ما روشن نیست، لکن دقیقاً "از مطالبات دموکراتیک خود و درجه "عمق و اصالت و فراگیر بودن" دموکراسی که "بیانیه" از آن سخن می‌گوید، با خیریم و این مضامین و مطالبات را در جامعه ایران مقدور و ممکن و قابل تحقق و شدنی می‌دانیم و گرنه که لزومی نداشت در راه آن‌ها مبارزه نکنیم.

"بیانیه" در مورد مساله دموکراسی نیز به منطق پروسوسیالیست جهت‌آویز و استحکام و تعالی جامعه مدنی پای‌بند است: "پیدار دموکراتیک و بی‌گهر و مداوم، بستری است برای سیر متعالی جریان به خود آئی و بالفعل شدن پرولتاریا در جامعه سرمایه‌داری و کسب آمادگی برای برکنار بنیان جامعه استعماری در یک پیکار انقلابی. روند نفی دیکتاتوری (رفح به احسن) آن است و از این روند نفی قدرت، اصلاحت و توانهای پوزواری هم مستلزم ایجاد قدرت متقابل پرولتاریا و سایر بخش‌های انقلابی در کلیه زمینه‌های زندگی است." (ص ۸ و ۹)

پس دموکراسی صرفاً "دست‌آمده" قراردادی اجتماعی مابین کار و سرمایه نیست، حاصل مبارزه ای است مستمر و عمیق که در کلیه سطوح زندگی اقشار و طبقات ذی‌نفع جریان می‌یابد، پیوند های آزاد و اصیل انسانی می‌سازد و بر این پایه‌ها بافت قدرت متقابل توسعه می‌یابد. قدرتی بی‌نهایت و قائم به خویش که مبین روند "به خود آئی و یالفس شدن کلیه بخش‌های شهروندی جامعه است. این روند آینده از پینار" به خودی خود اصالت دارد و اعتبارش تا دیکتاتیکی نبوده به مانع جاد صاف کن محسوب نمی‌شود." (ص ۹) در جوهر و ماهیت کنونی اش، هم مسائل و مطالبات حقی و حاضر کنونی جای دارند و هم "رایش‌دهنده" مند مقابله تاریخی با نظام سلطه و استثمار عجین شدت است: "پیدار دموکراتیک روند اجتماعی واقعی اصلیه است که در جریان تکامل خویش زمینه استقرار سوسیالیسم و برقراری دموکراسی پرولتاریا را بنا به تحقق وسیع‌ترین و غنی‌ترین دموکراسی پیش از جامعه کمونیستی فراهم می‌آورد." (ص ۹)

ملاحظه می‌کنیم که در تعریف هدف دراز مدت آئی نیز به جای مفهوم دیکتاتوری که همیشه مترادف با سلطه دولتی است، دموکراسی پرولتاریا که مفهومی محطوف به جامعه است گذاشته شده است. در تمام مفاهیم و تعاریف "بیانیه" از دو وجه جامعه مدنی و دولت که زوج مرتبط اجتماع سرمایه‌داری را تشکیل می‌دهد، وجه جامعه‌مدنی و انکشاف آن مد نظر است و بدین سان خط تکلیک روشن و صریحی مابین نظریه و پراتیک انقلابیون و کوشندگان سوسیالیست و فعالین هوادار پوزواری کشیده شده است. دیدگاه مویش "بیانیه" به رشد و قوام توانها و قدرتهای جامعه مدنی چشم دوخته است، حال آنکه کمال امکان پوزواری دموکرات، دولت دموکراتیک است. ما از دولت دموکراتیک استقبال می‌کنیم، زیرا شکل دولتی است که به جامعه شهروندی امکان بقاء و قوام می‌دهد، لکن ما خواهان رشد و توسعه کیفیت دموکراتیک چنین دولتی از طریق تقویض قدرت و امکانات آن به جامعه مدنی و تعمیق روند تقسیم قدرت آن به آحاد جامعه می‌باشیم. پوزواری با چنین انکشافی سراسازگاری ندارد. دولت دموکراتیک پوزواری، دولت مقطعی است، به آن اندازه دموکراتیک است که یا مطلوب پوزواری است و یا به یمن نیروی فعال جامعه مدنی مجبور به تحمل آن. آنگاه که پوزواری بتواند، در حصر و تحدید و تخفیف وجه دموکراتیک دولت، از هیچ اقدامی فروگذار نمی‌کند، حال آنکه چنین تقلیلی بقیه در صفحه بعد

و بررسی در این باره را از همه خوانندگان غیر سازمانی تقاضا کرد ما هم در میان خود نیز با مضمونی باز و روشی با مدارا، به کنکاش آزاد و استیضاح روشن و صریح مسائل همت کنیم.

رفقا در سطر اول از فصل دوم می‌نویسند: "در فصل قبل ما برداشت خود از مرحله انقلاب و مسأله رهبری را شرح دادیم و معلوم کردیم که بر اساس کدام تحلیل از وضعیت اقتصادی، اجتماعی، سیاسی جامعه کنونی ایران به نتایج فسوق رسیدیم."

برمی‌گردیم و فصل اول را مرور می‌کنیم. این فصل از چهار بخش جداگانه سازمان یافته است. هر بخش نیز، به نوبه خود تقسیم شده به بند های شماره گذاری شده و یا پاراگراف های طولانی بسی شماره. چیده حرف رفا در این بخش اشاره به مسأله "عقب افتادگی جامعه ایران" است. در واقع هم آن "تحلیل" یاد شده، چیزی نیست جز شرحی کلی در باب این موضوع. رفا، با آنکه به "روشنفکران رادیکال و اعتدالی" خرد می‌گیرند که "در تحلیل ساخت های اقتصادی و اجتماعی جامعه ایران، دچار "اشتباه روش شناسانه" می‌باشند، ولی خود نیز در هیچ کجای این فصل - که طی آن ظاهراً "پیریزی تئوریک گردانند - متدولوژی شناخت خاص خویش را طرح نمی‌کنند.

البته می‌تواند فرض رفا بر این باشد که روش شناخت شان مبتنی بر مارکسیسم است، لاکسن استوار کردن کلیه ابرازات و احتجاجات مقاله "ملاحظات"، بر شرحی اخباری در باب مسئله "عقب افتادگی" مانع از آن است که ما نیز فرض مذکور را متحقق بدانیم. بعلاوه گفتن ندارد که روش شناسی مارکسیسم به دینامیسم فعل و انفعالات "اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی" توجه دارد و از گرایش های بلند و تاریخی استخراج نظریه می‌کند، نه از تصویر های ایستا و تطبیقی، با روش قیاس و با ارجاع به نمونه هایی که از اساس از پیشینه های متفاوت و میسر جدی گونه نشناخت می‌گیرند. درباره "مسئله" "عقب افتادگی" کوهی از آثار و نوشته های گوناگون موجود است. روشن نیست که رفا از این اصطلاح، چه معنی خاص و معینی را مد نظر دارند و بر پایه آراء و اصول تئوریک کدام یک از متفکران سخن می‌گویند. آیا برخی از نظریات داکتوسکی را فرض گرفته اند، از آراء اندیشمندی چون گونتر فرانک اتخاذ نظر کرده اند، به استرکتوریالیست ها اقتداء می‌کنند یا خود مبتداً اصول تازه ای هستند؟ فرض یقین آن است که رفا نمی‌تواند هم زبان با آن جریان فکری دانست که علاج "عقب افتادگی" را در انقلاب سوسیالیستی دانسته، سایر آلترناتیو ها را مردود می‌داند. غیر از این نکته که بطور غیر مستقیم صراحت دارد، سایر مطالب اکثراً "اما" و اگر دارد و به جای روشنگری، سوء تفاهم پراکنگیز است.

بهتر است به شواهد و قرائنی که خود رفا بر شمرده اند و از رهگذر آنها تحلیل خود را استخراج کرده اند توجه کنیم. کلیه موارد گاتهای که رفا در صفحه ۱۰ شرح داده اند، حیوانی اخباری است کلی و می‌تواند یک جا در مورد بقیه در صفحه بعد

قدرت سیاسی و فدرالیسم جمهوری دموکراتیک دفاع نماید (ص ۶ و ۱۳). دیدگاه جامعه مدنی و انکشاف پروسه های و جامع مد موثری است نه "بیانیه" را قادر می‌سازد کلیه تجارب و اشکال مبارزه و فعالیت دموکراتیک مردم را ملحوظ شمرد و به تبیین مفاهیم تازه آنها دست یابد. در حالی که تئوری و تز "مرحله بورژوا - دموکراتیک" ناچار است بدون در نظر گرفتن دستاوردهای انقلابی کلیه جنبش های مترقی و انقلابی جهان و علی - الخصوص، جرات احتن و به نسیان سپاردن تجربه عظیم انقلاب اخیر ایران، صرفاً "به صورتی آکادمیک و مدرسی از دموکراسی صوری سخن گوید." این نقص، کاستی ماهوی تئوری مذکور است که نمی‌تواند در ارتباطی منطقی با تجارب واقعی اظهار وجود نماید و مجبور است ضعف بنیادین خود را از طریق پند و اندرز و نصایح میانروانه جبران نماید و بدین طریق حتی از دریافت صحیح منابع و ذخایر مردمی دموکراسی صوری نیز محروم شود. این تناقض درونی است. در حالی که "بیانیه" در این مورد، با بصیرت و روشن بینی حاضر، هم در مورد دموکراسی به اصطلاح "بورژوازی" کفایت مقصود می‌کند و هم به روند های اصیل و مردمی دیگر عطف توجه دارد. کلام کوتاه! در باب مقوله دموکراسی، "بیانیه" تطبیقی از دموکراسی "صوری" با دستاوردها و اشکال دموکراسی مستقیم شورائی را مد نظر دارد و به این ترتیب پیش روئی انکشاف یابنده از دموکراسی معطوف به جامعه است.

۶۲/۹/۲۰

آد عینک د فیتسیم

اوضاع غیره و ناراست. در ظلماتی غلیظ و مغائی عمیق گیر افتادیم. هوا خاکی و سقسق آسمان ما خاکستری است. از سنگلاخ پر شکست آمدیم و در حارزاری صعب رهسپاریم، ای بسا بکلی در بن بست ایم.

دیدگاهی که فقط چنین تصویر و تصویرتسی از زندگی و محیط اطرافش دارد، بینشی دوفیتیستی است. ظن قوی می‌رود که رفا می‌نویسند "ملاحظات" ۰۰۰. متأسفانه از پشت چنین عینکی به واقعیات نگریسته باشند. بویژه در فصل اول. ما در این نوشته به یک یک مواردی که مؤید این استنباط است اشاره می‌کنیم.

کلی گوئی و قیاس مبالغه‌آمیز

مقاله "ملاحظات" از یک مدخل، چهار فصل و یک موخره تشکیل شده است. فصل سوم و چهارم آن شامل برخی انتقادات درست و بجای شورای متحد چه به آن برنامه های است که در پائیز سال ۶۰ از جانب رفیق رجوی طرح شده بود. پشتوانه نظری این انتقادات درست همان مفاد بیانیه است و جریان ما از همان آغاز ورود به شورای ملی مقاومت حامل این نظریات بود. لکن در مقاله "ملاحظات" برای اولین بار رشته این خرد گیری ها به آراء و عقاید متصل است که به لحاظ روح اندیشگی، واقعیت غیبی و استنتاجات تئوری مربوطه نمی‌تواند مورد قبول ما باشد و لذا بهتر است، به همان ترتیب نه بحث

هیچ گاه مصوب و منظور جامعه مدنی نیست. جامعه مدنی فی نفسه خواهان دموکراسی در حال و آینده است و لذا کلیه دستاوردهای دموکراتیک برای آن جنبه واقعی و اصیل داشته و برای حفظ و توسعه دائمی آن ناگزیر از "بیکاری بی‌گیر و مداومت" است. اگر ملاحظه می‌کنیم که ممالک سرمایه داری پیشرفته از مرتبه و لایه ای از مناسبات و حیات دموکراتیک برخوردارند، این مرتبه، به یمن وجود جامعه مدنی بسیار پیشرفته و توانای آنست که مشی به گسترش های گوناگون، پیشروی روند های استبدادی و حتی آزمایش های نود ناگزیرانه را سد کرده است. ولی بحرفر اینکه مبارزات دموکراتیک انضام و به هم و عیفات "مترقی و انقلابی" این جوامع فزونی می‌کنند، در اینها و باند های بورژوازی به هم پیوسته سیاسی روی می‌آورند و در صدد تحدید دموکراسی برمی‌آیند، و باز با اوج گیری و گسترش انواع نارهای از فعالیت جامعه مدنی، بورژوازی مجبور به عقب نشینی می‌شود. این دینامیسم یابنده، در نظام ممالک سرمایه داری پیشرفته قابل رویت است. مهمترین نشانه قوت جامعه مدنی در این مبارزه، برخورداری آن از امان اتنا، به استنارات و اقدامات مستقیم توده های شهروندی است. به ترتیب دیگر عزم دموکراسی و استنارات مستقیم شهروندی است. دموکراسی در هیچ بعد هستی

آن برای مردم و جامعه بدون مبارزه و اقدام و آسودن کسب نشده است و از این رو نه صفت بورژوازی و نه صوری هیچ کدام راوی واقعیت است موموعی و تاریخی - مدنی دموکراسی نمی‌باشند. تاریخ این صفات برای دموکراسی ممالک عقب مانده ای که بورژوازی آن فاقد شخصیت مستقل سیاسی - فرهنگی است، دینار باطل فاقد موضوعیت و فیدیست مبالغه‌آمیز. اینکه در هیچ جای "بیانیه" سخن از دموکراسی "صوری" نمی‌رود و بر عکس همه جا آن را به مرتبه "روندی واقعی و اصیل" ارجح می‌گذارد به تصدیق است و نه سهوی. "بیانیه" بسا شرحی اصل ذاتی مبارزات دموکراتیک و استنتاج ضرورت آن از امر رشد و فوأم و تعالی بخشهای مردمی جامعه به شخصیت و هویت اجتماعی - سیاسی مستقل و ایجاب "قدرت مقابل"، در واقع تئوری منسوخ تقلیل دموکراسی به دموکراسی صوری را که استنتاجی است بدنیکی از زمینه اقتصادی کار و سرمایه، به نازده، منشا، مبارزات دموکراتیک را به صورت ایجابی و مثبت، از گرایش درونی و فنی نفه نشه روند آن به حسب هویت و جایگاه مستقل اجتماعی - سیاسی و سیر به سوی رهائی فرجامین از هر گونه "استبداد و استعمار و ارجود بیاندگی" توضیح داده است. در دیدگاه "بیانیه"، دموکراسی به مابعد رندی اصیل و واقعی مطرح است که از اشکال اولیه اقدام و آسودن مستقیم مردم، تا فوأم و مناسبات حقوقی دموکراتیک، تا اشکال فوأم یافته جمعی و مستقیم دموکراسی و سرانجام نظام شورائی شامل می‌شود. چون بینش "بیانیه" در مورد دموکراسی معنوف به رشد و گسترش و تعالی جامعه مدنی است، می‌تواند هم از آزادی های دموکراتیک کلاسیک سخن گوید و هم از شوراهای تازه که به صفحات ۱۶ / ۱۷ / ۱۸ (۱۹) و مشارکت دادن آنها در تولید و توزیع و اداره مملکت. هم از تقلید فوأم، و هم از تقسیم

گسترده، متنوع و بسیار امیدبخشی در این بخش مهم شهروندی جامعه ماست.

نارگران ایران در ظرف ۶ سال اخیر، یکی از عظیم‌ترین و طولانی‌ترین اعتصابات عمومی جهان و هزاران هزار مبارزه کوچک و بزرگ دیگر را پشتوانه آن‌های طبقاتی خاص خود دارند. رژیم جبار کنونی حتی نتوانسته است یک سازمان کارگری سراسری جدی که آلت دست خود نباشد راه بیاندازد. با وجود چند سال حاکمیت سرکوب و کشتار و دخالت دائمی ارگان‌های دولتی در امور روزمره نارخانجات و کارگاه‌ها، هنوز ایده سندی، دموکراسی، همبستگی، و مبارزه کارگری رهروان پرتلاش و خستگی ناپذیر در میان نوده نارگران دارد و برغم کلیه مشکلات و فشارها، ارتباطات سازمان یافته در همه مراکز کارگری، به نحوی باقی‌مانده‌اند. تردیدی نیست که به مجرد باز شدن کوچک‌ترین فضای سیاسی، مشکلات طبقاتی نارگران به سرعت پراکنده و یکی از ارگان اصلی ستون‌های دموکراسی آینده ایران را تشکیل خواهند داد. توجه به این مبارزات و نقش کنونی و اهمیت آنها از اهم وظایف سیاسی شورای متحد چپ است و ارزیابی‌های بی‌اساسی که در این مورد در "ملاحظات" به چشم می‌خورند هم به لحاظ دریافت واقعیات و هم به جنبه‌های سیاسی، بکلی مردودند. در این مورد به یقین از نخست عینک دلفینستی به واقعیات جاری نظر و خفتاند.

فرصیات نادرست

و اما آشکارترین نشانه نگاه خاص دلفینست به جامعه ایران در تری به چشم می‌خورد که در آغاز بخش سوم فصل اول "ملاحظات" عرضه شده است. رفا بی‌پروا از هر نتیجه‌ای می‌نویسند: "رژیم کنونی ایران بارزترین شاخص عقب‌ماندگی جامعه ماست. این واقعیت که پدیدهای اراعاتی قرون تیره در ایران قرن بیستم به حاکمیت می‌رسد، تا اندازه زیادی بستگی به عقب‌ماندگی جامعه ما دارد. این واقعیت در عدم و یا ضعف همه آن نیروهای متبلور می‌شود که قاعدتاً "بایستی مانع به قدرت رسیدن مظاهرا اعصار گذشته در ایران امروز می‌شدند: ضعف بورژوازی، پرتلاش و فقرهای متوسط جدید، ضعف فرهنگ ویژه این قشرها، فقدان احزاب سیاسی و نمایندگی صنفی آنها. این ضعف‌ها هنوز هم وجود دارند." این ارزیابی منفی نکات مهمی را در بردارد که نه به لحاظ صحت آنها، بلکه به خاطر بار سقم و نادرستی شان بسیار آموزنده‌اند. مسائل مصروحه در تری فوق می‌توانند موضوع مباحثات وسیع و عودانی باشند، لکن ما ناگزیریم در چهارچوب مقاله کنونی و حوصله مروری فعلی بنمائیم. پریه تک نکات به صورتی خلاصه و فشرده و اشاری کنیم و بحث تفصیلی را، در صورت لزوم، به فرصت‌های دیگر حواله می‌دهیم.

وقتی گمانی کلی در قالب و کاربست صفت‌گالی — بارزترین — به بیان در می‌آید، شکل حکمی فاطح در باره کنشی تازه به خود می‌گیرد و البته در مرحله اول، قوت تاثیر نشان می‌دهد: "رژیم کنونی ایران بارزترین شاخص عقب‌ماندگی جامعه است!"

"واقعیتی" غیرواقع. پرسیدنی است که به غیر از دوران جنبش ملی شدن صنعت نفت — که شرح توان‌ها و ناامی‌هایش در ریصد دیگری قرار می‌گیرد — کدام آزمایش بورژوازی — اعتدالی در این دوران ۲۰ ساله اخیر وجود داشته که رفاً از شکست‌های آن استخراج نظر می‌کنند؟ تجارب حاکمیت بورژوازی — اعتدالی وجود نداشته است و این مدعا فاقد موضوعیت است. کما اینکه آزمایش‌های دست‌چپی نیز وجود نداشته است و نمی‌توان همینطور سرنگشتی شرح روایت کرد و سپس به آن استناد تحلیلی نمود. بهتر بود رفاً بجای تکرار اسم عام به اعلام اسم خاص نیز توجه می‌کردند. نکته مهم دیگر رد این مدعا است که گویا "درجه رشد آگاهی سیاسی و طبقاتی آنها (بطور عمدتاً طبقه کارگر جدید) از این نیز نازل تر است" (یعنی به زمر رفاً از مراحل اولیه شامل طبقاتی نیز نازل تر است). این حکم هیچ بی و پایه‌ای ندارد، که برعکس، نادرست و ناصواب است. این قبول که طبقه کارگر ایران، به مثابه یک طبقه تمام عیار حضور فاعل به خویش، و هویتی منجلی در یک سازمان سراسری ندارد، ولی این وضعیت ناظر بر "عقب‌افتادگی" طبقه کارگر نیست، ناشی از حاکمیت رژیم جباری است که کوچک‌ترین امکان و فضای سیاسی امنی برای این حضور گسترده، پیوسته و مرتبط به هم اقتدار و واحد‌های کارگری باز نگذاشته است. مگر طبقه کارگر آلمان در زمان حاکمیت فاشیسم، حضوری یک پارچه و "برای خود" داشت؟ مگر در اکثر ممالک اروپای شرقی — که به لحاظ رشد بالای نیروهای مولده هم کم و کاستی ندارند — با قانیت طبقاتی کارگران روبرویم؟ مگر همین تجربه بی‌همتای لهستان نشان نداد که نظام‌های جبار قادر به تحمل حضور طبقاتی زحمتکشان جامعه نمی‌باشند؟ رفاً از کجا و با استنتاج از کدام فاکتوری به این روایت رسیده‌اند که درجه شعور و بزرگ کارگران ایران از مرحله تکوین طبقاتی نیز پایین تر است؟ از ادغام حمایت‌آزادانه و فارغ‌از زور و سرکوب کارگران رژیم حاکم؟ از جنگ طلبی کارگران برغم ضرورت صلح؟ از عدم ایستادگی — در هر جا و هر فرصتی که مقدور بود — در مقابل فشارهای گوناگون ایدئولوژیک، سیاسی، مالی — دستگا‌های رژیم؟ رفاً باید بدانند که هیچ کدام از این موارد منفی واقعیت نداشته است. برعکس رژیم در مورد جذب و ادغام کارگران شکست‌فاحش خورده است. رفاً می‌دانند که در طول ۵ سال اخیر، هیچ گاه مبارزه کارگری علیه رژیم نخواهد بود، در بدترین شرایط ممکن، مبارزه به گونه‌ای جریان داشته و کارگران همیشه در تلاش و تقابلی یافتن راه‌های تازه و منافذ باز برای ایستادگی، حرکت و مقاومت بوده‌اند. این مقاومت — که یکی از مهم‌ترین آنها ایستادگی همه‌جانبه در مقابل قانون کار رژیم بود — نمی‌توانست وجود داشته باشد، هر آینه سطح آگاهی این طبقه، در آن مراحل پستی بود که شما اشاره کرد‌اید. برعکس ادامه مبارزه، بعد از استقرار نظام ولایت فقیه، با تمام سنگینی و فشار شدید ایدئولوژیک و ترور فیزیکی ناشی از خصمیت رژیم، خود نشانه وجود پتانسیل‌های

دهها کشور دیگر جهان نیز مصداق یابد. در حالی که این مقطع تاریخی که جامعه ایران دارد می‌پیماید حتماً "از ویژگی‌های متمایزی برخوردار است. جامعه‌ای که به دنبال گسترش و طلبه مناسبات سرمایه‌داری — که "عقب‌افتاده" — در عرصه تولید و توزیع، باطلی کردن یک پروسه خاص انقلابی، نظام دیکتاتوری شاهنشاهی را منقرض کرد ولی با پیشروی جناح فالتزیت و استقرار نظام ولایت فقیه غافلگیر شد، انقلابش ناگام ماند و به دورانی قهرقانی در افتاد. جامعه‌ای که برغم جلال و جبروت شکفتن آغاز نظام ولایت فقیه، از پای در نیامد و در مدت زمانی فوق‌العاده کوتاه از شوک و ضربه مرگبار زنده برخواست و توان مقاومت همه جانبه را بازیافت. و بالاخره جامعه‌ای که این رژیم جبار را، برغم آنته بر اعتبار عظیم انقلاب و قدرت شگرف باورهای دینی و اساطیری شکی زده، چنان به لرزه افکند که است که رژیم بقایش را جز در توسعه دستگاه‌های سرکوب و کشت و کشتار و شبکه‌های فراگیر تبلیغات و ترور فکری نمی‌بیند. رژیمی که ظرف مدت ۵ سال به جایی رسیده است که هستی اش ناگزیر در گروی نیستی و یا پستی و حقارت تام جامعه قرار گرفته است و ساختارهای گوناگون اش از ویرانی و فروپاشی ساختارهای اجتماع غذایی می‌شود. وقتی جامعه‌ای چنین دوره بی‌مانندی را می‌گذراند، دیگر نمی‌توان در "طرح جمع‌بندی" از مختصات آن، به کلی گویی‌های متعارف در باب "عقب‌افتادگی" ارجاع داد و تازه مبشر این‌پند بود که "بایستی به واقعیات جامعه رجوع و رهنمودهای سیاسی را از درون آن استنتاج کرد" (ص ۹). این اندر زنیکی است، اما رفاً — صرف نظر از توضیحات کلی ۹ گانه — حتی در یک مورد هم موفق نشد‌اند به واقعیات خاص خود — میسم جاری آن در جامعه اشاره کنند، چه رسد به استنتاجی در خور و متناسب با آنها. رفاً به کلی گویی افتخار گرد‌ماند و با پیش‌کشیدن شاخص "کشورهای پیشرفته‌ای مثل آلمان غربی" — به قیاسی مغایر قیاسی متوسل شده‌اند. اگر مشکل و محمای ترقی و تکامل جامعه ما در این قیاس‌ها نهفته بود که دیگر راه حل آن به قول انگلس "از یک محاذله تک مجهولی نیز آسان تر می‌شد" و فقدان بصیرت کافی درباره آن، خود معضلی روان شناختی لایحلی می‌شد!

گفتیم که رفاً در موارد ۹ گانه‌ای که برشمرده‌اند از وجود مشکلات کلی و عمومی خبر داد‌اند کدر مسورد هر جامعه "عقب‌افتاده" دل‌بخواد دیگری نیز قابل تعمیم‌اند، لادن در خلال همان شرح و بسط مفاد کلی، نکاتی آمده، که یک سره نادرست‌اند و همین جا باید در رد صریح آنها پافشاری کنیم. در بند ۲ آمده است: "شکست‌های متعدد آزمایش‌های بورژوازی — اعتدالی برای حل این مشکلات، شکست‌های مزبور امروز بورژوازی ایران را پیش از هر زمان محتاط و متزلزل و عاجز از گرفتن ابتکار به دست خود کرده است" (ص ۹). در اینکه بورژوازی ایران محافظه‌کار، بزدل و مرددویی عمل مبارزاتی بوده و هست تردیدی نیست. اما این واقعیت تاریخ اخیر ایران را ناشی از "شکست‌های متعدد آزمایش‌های بورژوازی — اعتدالی" شمردن، یعنی نتیجه‌گیری از یک فرض موهوم و

ولی این عبارت و سطور بعدی آن شامل نظریاتی است که اگر با دقت و فراست مورد کنکا ش قرار نگیرد، موجب سوءتفاهمها و تعبیری خواهد شد که نه یقیناً منظور رفق بودند و نه مقبول ما خواهد بود. پس قدری تأمل کنیم، عبارت فوق و پاراگراف مربوطه را با تانی و در رنگی درخور و سنجیده بازخوانیم.

دیدیم که شرحی که رفق قبلاً درباره اصطلاح "عقب ماندگی" - که مفهومی از مارکسیسم کلاسیک نیست - به دست دادند، بسیار کلی بود و می توانست حاکی از وضعیت کلی اقتصادی - اجتماعی، بهداشتی، آموزشی، ۰۰۰ اکثر مالک "جهان سوم" و حتی پارهای از ممالک اروپایی نیز باشد. جامعاً ایران هم به لحاظ ساختارهای آن از ۶ سال پیش پس رفته و پیش نرفتاست، بنا بر این اگر بنا را بر منطق ایستایی از ساختها بگذاریم به راحتی می توان گفت که رژیم شاه هم بارزترین شاخص عقب ماندگی جامع بود؛ و اگر ۳۰ سال به عقب برگردیم به طریق اولی (چراکه ساختارها در آن زمان که "عقب ماندگی" تر از امروز بودند) می توان چنین حکمی را به رژیم مصدق نیز تعمیم داد. اما از همان اولین مرحله تعمیم، معلوم می شود که حکم فوق چقدر نادرست ناقص و قاصر است. بطلان بسیاری از آراء و احکام عام ولی نادرست و صرفاً "نمایشی" را از همین طریق ثابت می کنند. "عقب ماندگی جامعه" اصطلاحی است که اطلاق عام - به تمام ساختارها و سطوح - دارد، کلیه ارگان موجود اقتصادی، اجتماعی و سیاسی را شامل می شود، همان طور که من باب مثال وقتی گفته می شود "جامعه سرخ پوستان عقب ماند است" مقصود شمول جامع این حکم است و نه اینکه برخی وجوه مثل شیوه شکار، یا سبک سکونت، یا کیفیت زبان و ۰۰۰ به همین دلیل است که به نظر ما انتخاب این اصطلاح به مثابه گان و نقل تحلیل کار استخراج نظرسرو استنتاج احکام را به بن بست می کشاند و ای بسا منطقاً "موجب نتیجه گیری هائی می شود که درست وارونه مقصود رفقای نویسنده خواهد بود. فی المثل سوال می شود که هر آینه "شاخص" - یعنی نمودار، نماینده و راهنمای به موضوع - جامعه ایران و بار و توان های آن، به قول شما، "به بارزترین" شکلی در "رژیم کنونی ایران" متجلی است، پس دیگر چرا علیه آن اپوزیسیون می کنید؟ چرا مدعی اید که چنین جامعه عقب ماند مای شایسته و جویای دموکراسی و مدنیت است؟ اگر به قدرت رسیدن چنین "شاخصی" را منبعت از ماهیت ساختاری جامعه فرض می کنید، دیگر چه مشروعیتی بالاتر از این؟ و ۰۰۰ این رشته سرد را ز دارد. این سری ایرادات و احتجاجات، تازه وجهی از وجوه گوناگون کژیها و کاستیها و نادرستیهای پاراگراف نقل شده را شامل می شود، یعنی آن وجه را که با تصور تمام از یک منطق ظاهراً "استرکتور-الیستی" بهره برده است. تردیدی نیست که بسیاری از نهادها و ساختارهای جامعه ما عقب ماند تر از بسیاری ممالک است، ولی در عین حال از بسیار بسیار جوامع فعلی دیگر، نه که عقب ماند ه نیست، که جلو افتاد است. بحث مفصل در باره

کم و کیف ساختارهای جامعه ایران محتاج رجوع به منابع معتبر، اسناد و مدارک، از جمله توجه به وضوح و تقسیمات بودجه های عظیم کشور، طی سه دهه اخیر است تا معلوم شود که آیا جامعه ما یکسره عقب ماند است و آیا آنقدر عقب ماند است که "بارزترین شاخص" آن رژیم کنونی، یعنی به قول رفق "پدیده های از اعماق قرون تیره" باشد؟ ما در اینجا صریح و روشن می گوئیم که رژیم کنونی را نه تنها "بارزترین شاخص" جامعه ایران نمی دانیم بلکه وضعیت و موقعیت آن و دینامیسم پیدایش و سرنشستش را بارزترین شاخص تناقضات ساختاری جامعه و وجود و تحرک فعال ساختارها نیروها و گرایش هائی می دانیم که پوشش آنهاست در جهت رفع عقب ماندگی های "اعماق قرون تیره" و ارتقاء سریع به سطح متعالی ریح آخر قرن بیستم می باشد. مفاد بیانیه ناظر بر این عقیده است و اگر غیر از این بود، دست کم ما به منطق خسود وفادار می ماندیم و دست از پیٹاری عبث می شستیم اصولاً "ما این نظریه را که جوامع در حال غلبان و دگرگونی را صرفاً "بر مبنای" ساختارها" و آنهم به روشی ایستا و غرض عین از دینامیسمها مورد "تحلیل" قرار می دهد و اجد ارزش مثبتی نمی دانیم؛ بخصوص نظریاتی را که تصور می کند می توان در شرایط دگرگونی و تلاطم بنیادی از "شاخص" رژیم های حاکم به شناخت جوهر و کیفیت کل جامعه مربوطه رسید. مردم می دانیم. چرا که در این میان زنجیری طولانی از واسطه ها و وساطت های فعال و موثر وجود دارند که مهم ترین آنها نقش عنصر خشونت و قهر - چه از جانب جریان های داخلی و چه تمهید و طرح های خارجی - تخلیه سیل آسای خرافات و باورهای کهنه ای که به سبب تعارض با روند های جاری اقتصادی - اجتماعی - فرهنگی به مخاطره افتاد ماند، به سه صورتی انفجاری فوران می کنند و برای مدتی جو جامعه را تصرف می نمایند فشار شدید بخش های به مخاطره افتاده جامعه در جهت تنازع بقا و ایجاد تعادلی حداقل در عرصه زندگی روزمره و جلوگیری از پاشیدگی کامل و ۰۰۰ می باشد. در پیچ ها و گد رهای کوتاه تاریخی که سر راه در آن های تکاملی اند، هیچ گاه نمی توان از نوع رژیم می که موقتاً "حاکم است" موقعیت مدنی تاریخی و یا درجه کم و زیاد ترقی و عقب ماندگی آن جامعه را استنتاج کرد. چند نمونه ذکر می کنیم تا صحت این سخن را آشکار کنیم؛ جامعه سنتی اسپانیا طی یک دهه - از نیمه ۲۰ تا نیمه ۳۰ - در حال تلاطم و غلبان عظیمی بود. نظام سلطنتی سنتی آن منقرض شد، دیکتاتوری فردی بعد از آن در اثر مقاومت همه جانبه جامعه فروپاشید، جمهوری انقلابی و دموکراتیک مردم مستقر شد، ولی بسا کودتای فاشیستی فرانکو در ۱۹۳۶ سرانجام اسپانیا به یک فاز جنگ داخلی در افتاد که عداً تا "با پشتیبانی فاشیسم آلمان به استیلائی رژیم فالانژ فرانکو منجر شد. حال اگر با منطق رفقای نویسنده "ملاحظات"ی بخواهیم قضاوت کنیم، کدام یک از رژیم های این سال های چاپچا-ئی و غلبان عام اجتماعی، "شاخص" آن جامعه محسوب می شوند؟ مثالی دیگر، مورد یونان دهه

گذشته است. رژیم سلطنتی، تلاطمات گسترده اجتماعی، حکومت سرهنگان فاشیست، تلاطمات اجتماعی سقوط و بالاخره تثبیت دموکراتیک. یسا نمونه شیلی، کامبوج و ۰۰۰ فراوانند در تاریخ دوره های انتقالی.

یک سری ایرادات دیگری که به پاراگراف نقل شده از مقاله رفق وارد است به آن وجهی مربوط است که می گوید: "این واقعیت (یعنی عقب ماندگی جامعه) در عدم و یا ضعف همه آن نیرو-هائی متبلور می شود که قاعدتاً "بایستی مانع به قدرت رسیدن مظاهر اعصار گذشته در ایران امروز می شدند: ضعف بورژوازی، پرولتاریا و قشرهای متوسط جدید، ضعف فرهنگ ویژه این قشرها، فقدان احزاب سیاسی و نمایندگی صنفی آنها. این ضعفها هنوز هم وجود دارند."

این قبول که ارگان طبقاتی جامعه ایران رشد و قوام جا افتاده و تکوینی متعالی نیافته اند. لکن طرح این مساله به طریقی که گویا این کاستی یکسره به بنیان های جامعه و مردم ایران مربوط است و عدم تذکر نقش که در دهه های گذشته و بویژه پس از جنبش مشروطیت از جانب قدرتهای استعماری و امپریالیستی ایفاء شده و بخصوص کودتای ۲۸ مرداد و استبداد ۲۵ ساله محمد رضا پهلوی، موجب استنباطی نادرست از توان های سیاسی و مدنی مردم ایران می شود. جامعه ایران از جمله معدود جوامعی است که طی ۸۰ سال اخیر سه بار به انقلاب و نهضت مدنی سراسری دست زده است و هر بار به سبب مقابله قهرآمیز و شدید محور ارتجاع داخلی و استعمار و امپریالیسم به شکست و ناکامی دچار آمده است. و جامعه ایران از جمله معدود تر جوامعی است که برغم این ناکامی های سهمگین، از پای ننشسته و هم اکنون درگیر جدالی بزرگ با یکی از جرارترین نظام های ایدئولوژی جباریت می باشد. دینامیسم حرکت سیاسی این ملت بزرگ نشانه وجود عطش تند و تمایل شدید به استقرار نظامی متعادل و دموکراتیک و مستقل در میان وسیع ترین اقشار و طبقات است. می دانیم که، "برغم ضعف بورژوازی، پرولتاریا و ۰۰۰" مردم ایران در سال ۵۷، بعد از یک سال جنبش و مبارزه تودهای، سرانجام بسا قیامی خودانگیخته، ارگان رژیم سابق را شکست دادند. خمینی در آغاز، همه وقت به دنبال اقدام آکسیون مردم زبان به سخن می گشود و چکیده حرف آنها را می زد تا اینکه به یمن تبلیغات بی سابقه رسانه های غربی و کسب اعتبار در داخل به جایی رسید که توانست رفته رفته شعارهای مطلوب خود را - که مبهم و به طرق گوناگون قابل تفسیر بودند - چون شعار جمهوری اسلامی - نیز وارد نهضت کند. وقتی او وارد ایران شد در اوج حمایت و حسب مردم قرار داشت لکن فرمان قیام نداد، هیچ گاه، ولی مردم بدون اجازه او - و حتی برغم مخالفت خوانی آخوند هائی که در روزهای ۲۱ و ۲۲ بهمن در خیابان ها جار می زدند "به خانه برگردید، امام فتوای قیام نداد است"، ساکت و بدون شعار اسلامی قیام کردند. به موازات خیزش عمومی توده های میلیونی، گردونه توطئه ها نیز سرعت بقیه در صفحه بعد

اند. اکنون دیگر آن علم‌گرائی مطلق و مجرد قرن نوزدهم در نزد فزانت‌ترین اندیشمندان زمانه، ارج و قرب سابق خود را از دست داد ماست. بد نیست در این باب به اعتراف یکی از خردگرایان شهیر اشاره کنیم و درگذریم: "این جهان نمی‌توانست پدید آید، مگر وقتی که تاریکی اسطوره شکسته شود و به زیر فرمان درآید. اما غریت‌های افسانه‌ای یکسره ناپود نشدند، بلکه آنها را در ساحتن جهان نوین بکار بردند، آن غریت‌ها هنوز در جهان هستند. قدرت‌های اسطوره به دست نیروهای فراتر مهابتند. مادام که این قدرت‌ها - قدرت‌های فکری، اخلاقی، هنری - تمام توان خود را دارند، افسانه رام و فرمانبردار است، اما همین که این قدرت‌ها سستی‌گرفتند، هیولا بار دیگر پدیدار می‌شود. آن اندیشه افسانه‌ای باز برمی‌خیزد و سراسر زندگی فرهنگی و اجتماعی انسان را فرا می‌گیرد." (به نقل از کتاب "افسانه دولت" ارنست کاسیرر - ترجمه نجف دریابندری، صفحه آخر)

۳- توهم و واقعیت در سیاست‌اشتلاfi ما

نگاهی به گذشته:

در اواخر بهار سال ۶۰، تناقضات و کشمکش‌های دورنی رژیم به اوج خود رسید. خمینی و دارو دسته، ولایت فقیه‌یون به سرکردگی نایب اول، بهشتی، دیگر یارای تحمل و مقابله سیاسی با جناح آقای بنی‌صدر و جنبش وسیع اعتراض مردم را نداشتند. آنها به سیاست توطئه و تشنج - آفرینی، همراه با تشدید سرکوب و اختناق روی آوردند و برای حذف مخالفین خود در داخل حکومت و انحصار تمام قدرت به خویش، طرح هجوم سریع و به هر قیمت را به مرحله اجرا گذاشتند: توطئه کودتای علیه رئیس‌جمهور وقت دامن زدن به جو فالانژیسیم (مرجع شمرن حزب الله)، سرکوب و حذف بقایای ناچیز حقوق و آزادی‌های دموکراتیک و بالاخره فرمان آتش‌بروری هرگونه اعتراض و مخالفت مردم. آقای بنی‌صدر در مقابل این نقشه هم‌جانانه، که به معنی استقرار استبداد مطلقه آخوندیسم به رهبری خمینی - بهشتی بود، ایستاد. سازمان مجاهدین خلق ایران یکی از بزرگترین تظاهرات مسالمت‌آمیز اپوزیسیون تا آن زمان را سازماندهی کرد. رژیم تظاهرات عظیم نیم میلیونی را با خشونت سبعانه ای به مسلسل بست و به اپوزیسیون سراسری اعلان جنگ داد. همان کاری که قریب دو سال پیش از آن با جنبش خلق کرد کرد می‌بود. جنگی نخواست و نابرابر به کل اپوزیسیون ضد ولایت فقیه تحمیل گردید. مجموعه طیف اپوزیسیون، اعم از سازمان‌ها و جریان‌های انقلابی و جناح‌های گوناگون ملی، با این دوراهی مواجه شد: یا چون بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲، به بهانه حفظ نیرو، تدارک برای مقاومت بعدی و ... به میدان نیاید و علناً "نچنگیده سرکوب شود و یا به هل‌من مبارز طلبی فالانژیسیم‌ها را، دلیرانه جواب دهد. سازمان مجاهدین خلق ایران و بسیاری از مبارزین و جریان‌ت‌دلیر دیگر، سینه سپر کردند و به میدان رفتند. نبرد سهمگین ارکان رژیم ولایت فقیه در صفحه بعد

مرکزی نظریه‌های انقلابی و مترقیانه در دوره‌های دگرگونی و انتقال به شمار می‌آید. در این دوره‌ها دینامیسم کلیه سطوح ساختاری، عدالتا در عمل و پیشرفت مردم متجلی می‌شود، نه در رژیم حاکم، آنهم رژیمی که به ضرب زور و سرکوب سراسری به حیات خود ادامه می‌دهد. بنابراین موقعیت رژیم کنونی و عطف توجه به سرگذشت پیدایش و سرنوشت و نوع رابطه فعلی‌اش با جامعه، از قضا حاکی از یک روند دیالکتیکی پیشرفت و ترقی جامعه ماست و نه "عقب‌ماندگی" آن. جامعه ما موفق شده است ظرف ۵ سال و طی تجربه‌های سهمگین و کوشنده، زنده بماند و یکی از عذیب‌ترین و عقب‌مانده‌ترین ریشه‌های فرهنگی بطن خود را از خاک کهن باورهای اساطیری و افسانه‌های زندگی خویش بیرون کشد و آشکار و عریان بشناسد و به جهانیان و بخصوص به جوامع اسلامی بشناساند. جامعه ما موفق خواهد شد این ریشه پیرو فرسوده را از اریکه حاکمیت جبار و سفاک خویش نیز به زیر کشد.

ملت ما در جریان این دینامیسم عظیم تحول و دگرگونی بهای سنگینی پرداخته است، لاکن بیرون آمدن جامعه‌های بزرگ از زیر بار و آوارقرون تیره، آنهم نه چون جوامع اروپائی طی چند صد سال، بلکه در ظرف چند سال، حاصلی است که تاریخا "به هر رنج و محنت و مشقتی می‌آرزد." شاخص "جنبش جامعه‌های همین مقاومت و ایستادن تاریخی آن است و نه آن رژیم ناپهنگام زائیدهای که، نرسیده، پیرو متشنج و متزلزل، به ضحاک‌ی تبدیل شده است. مشروعیت مبارزه ما و رفقا و کلیه نیروهای دیگر، نیز در همین ارزیابی نهفته است. رژیم نمونه و نماینده کلیت جامعه نیست، شاخص عقب‌مانده‌ترین جزء میرند مان است. جامعه در کلیت خود با آن درافتاد ماست و تردیدی نیست که شکست‌اش خواهد داد. تولید هر دوره تاریخی نوینی، مستلزم گذشتن مصلحتی است که تصور تامل، بدون تجربه آنها، توهمی پیش نیست، توهمی که در برخورد با واقعیات صعب، گمانه کرده و به صورت پاره‌های گوناگون پوچیسیم، پیش‌فیتیسیم و خواسته‌های ولنتاریسم منفی پخش می‌شود.

در خاتمه این بخش ما بایم به نکته ظریف دیگری نیز اشاره کنیم. تصور این امر که "فرهنگ بورژوازی و قشرهای متوسط و پرولتاریا" یا جمیع پزنییم، فرهنگ خود گرایانه مدرن بشر، سد سدید و غیرقابل نفوذی در مقابل تنش‌ها و تکان‌های شدید و غیرمترقبه روحیه عمومی است و می‌تواند بطور حتم "مانع به قدرت رسیدن مظاهر افسار گذشته" بشود، تصویری است خام و پنداری ناکام، آکنده از اعتماد مجرد و مطلق به علم و خرد. ولی هر نوع ایمان مجرد و مطلق آسیب‌پذیر است و به سختی تجارب قرن بیستم و بویژه وقوع پدیده فاشیسم در ایتالیا و آلمان و بروز جریان‌های رنگارنگ ماورا الطبیعه در سراسر جهان، استحاله استالینیستی در شوروی - که ظاهراً "بر پایه ایدئولوژی علمی استوار بود و واضطرار و ناچارهایی که در موقعیت کنونی جهان به چشم می‌خورد، جعلگی به نوبه خود آسیب‌پذیری تمدن مدرن را نیز به منصفه نمایش مخاطره‌آمیزی گذاشته

گرفت. یک روز پس از پایان قیام پیروزمند توده‌ها، مهم‌ترین توطئه آن روزها، یعنی توطئه تصرف راد یوب تلویزیون توسط فالانژیسیت‌ها به عمل درآمد و اولین شکست از همان جا آغاز شد. اعتماد توده‌های چند میلیونی به شخص خمینی - و نه جامعه آخوندی - جلب شده بود. کمتر موردی در تاریخ سراغ داریم که فردی چنان اقبال و امید و احترامی را نسبت به خود جلب کرده باشد و در اوج چنان قله شور و اعتمادی قرار گیرد ولی به سرعتی باور نگرندنی همه چیز را قربانی مطلقیت و یگانه‌زی خود کند.

او در پایان سال ۵۷ در اوج قدرت و حمایت آید و داوطلبانه مردمی قرار داشت. دستگاه قهر و خشونت او هنوز سامان نگرفته بود. ولی فضا یکسال بعد، وقتی که برخلاف تمام حرف‌های پیش خود، پایه‌های استبداد موحش جدیدی را برپا کرده و نظام ولایت فقیه را عنوان و به کرسی نشاند، بود. دیگر همان مردم - برغم ضعف بورژوازی، پرولتاریا و قشرهای متوسط جدید - نتوانستند او نبودند. وحدت اولیه به شکاف‌های متعدد تقسیم شده بود. جامعه، به معنای پیوند‌ها و سامانه‌های انسانی، به موازات دور شدن او از آرمان‌های انقلاب، از او برید و بسا وجود شدید شدن غیرقابل وصف ابعاد خشونت و ترور فیزیکی و فکری، به سرعت در مقابل او ایستاد. ساختارهای اقتصادی فرهنگی، مملکت‌نشینها پیشرفتی نکرده، که در این چند سال حکومت خمینی بخشا "از هم پاشید ماست، ولی مردم و بخصوص اقشار و طبقات شهری، با گذار از فازهای موحش و مبارک، اکنون فعال و زبان‌گشوده به اعتراف، در برابر او ایستاده‌اند. در اینجا ما باید به شگفتی در ایران روبرویم که بررسی آن مستلزم بحث‌ها و شناک‌های مفصلی است و فقط به تذکر اجمالی آن اکتفا می‌کنیم تا رفقا به نادرستی نظریه خود واقف شوند. از نظر ساختارهای اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، جامعه ایران، طی ۵ سال اخیر، صدمات و ضربات خورد است. یعنی اگر همان اصطلاح مطلوب رفقا را نیز فرض بگیریم، به "عقب‌ماندگی" شدید تری در گذشتیم است. ولی مردم ایران، در وسیع‌ترین ابعاد، از هر قشر و طبقه‌ای، به شعور و آگاهی بسیار پیشرفته‌ای نائل آمدند. خرد عمومی جهشی به جلو نشان می‌دهد. این قبول که آن وحدت اولیه دیگر موجود نیست و آگاهی‌ها، بیشتر رنک و جوهری خاص منافع و ملاءک‌های طبقاتی خورد است، اما هر ناظر و شاهد بی‌تجربیه‌ای نیز در می‌یابد که جامعه کنونی ایران به مراتب پیش از سال ۵۷ واجد شعور و درک و تمیز و تمایز شده است. و این پدیده‌های است‌شکفت و دلیلی است محکم در اثبات نظر ما که در دوره‌های غلیبان و انتقال تاریخی، نه ساختارها، بلکه این تجربه مبارزاتی خود مردم است که معیار و محک و شاخص ارزیابی اوضاع و موقعیت جامعه، بارها و بالقومگی‌های آن را به دست می‌دهد. و به این اعتبار جامعه ما یکی از پیشرفته‌ترین جوامع کنونی جهان محسوب می‌شود. عنصر انسان، شعور و شعور مبارزاتی، و توان استقامت در مقابل شداید و تحمل دشواری‌های حادث، اصل محوری و شاخص

تأملی درباره يك بحث :

مدتهاست که کلیه جریان‌ها تا پوزیسیون خارج از کشور درگیر بحث داغی شده‌اند. درباره ساله "اقتشار متوسط" و چگونگی جذب آن و اتخاذ سیاست ائتلافی لازم. مطالعه نوشته‌های مربوطه نشان می‌دهد که بحث مذکور با بار جنجالی شدیدی دنبال می‌شود و حاوی اهداف جدلی و تبلیغاتی آشکاری است. ایجاد اغتشاش و تفرقه در میان صفوف پوزیسیون انقلابی یکی از اهداف روشن معاندین شورای ملی مقاومت است. اما در میان خود نیروهای انقلابی نیز آراء و عقاید ناقص و بعضاً نادرستی در این باره به چشم می‌خورد. یکی از بارزترین نمونه‌های ایسین اشتباهات در این نکته به چشم می‌خورد که سیاست و روش برخورد به مطالبات "اقتشار متوسط غالباً" از منشاء بحث بورژوازی و ارزیابی موقعیت آن انجام می‌گیرد. این اشتباه مولود درک و استنباطی است کلاسیک: بورژوازی یکی از درکن اصلی مناسبات سرمایه‌داری است، اقتشار متوسط ماهیتاً "اقتشاری بورژوازی‌اند، پس برای تحلیل کم و کیف سیاست جذب "اقتشار متوسط" باید مانع بروز تخاصم با بورژوازی شد. البته در شرایط عادی و متعادل مناسبات سرمایه‌داری، که بورژوازی در سیاست و دولت حاکم دخالت مستقیم و قاطع دارد، در این بحث نکته‌هایسی نهفته‌است که جای خود حائز اهمیت‌اند. اما بطور خاص در باره وضع بورژوازی ایران ساله تبعیت بی‌واسطه "اقتشار متوسط" از موقعیت و مواضع بورژوازی، تصویری است بالکل دراز و آهسته در حال حاضر موقعیت "اقتشار متوسط" شهری ایران، از لحاظ اقتصادی، به هیچ وجه همگون نیست. وضع نوده عظیمی از حقوق‌بگیران دولتی، شرکت‌ها و مشاغل خصوصی به سبب نرخ فزاینده تورم و ثابت ماندن و حتی افت درآمد، به شدت وخیم شده‌است، در حالی که رگه‌هایی از همین "اقتشار متوسط" به اعتبار حرفه و یا کسبی که دارند قادرند از طریق مکانیسم قیمت‌سرویس یا کالایی که به فروش می‌رسانند فشار نرخ تورم را به دیگران منتقل کنند و یا حتی نرخ خود را نیز ارتقاء دهند. در سال‌های اول بعد از انقلاب ناکام به سبب ارهم پاشیدگی‌های شدید و فقدان بی‌سابقه مسائل کار و کالاهای یدکسی و غیره وضع اقتصادی این رگه‌ها نیز چندان تحریفی نداشت و موقعیت اقتصادی "اقتشار متوسط"، نسبت به حالا همگون تر بود. اما به لحاظ سیاسی و بخصوص شیوه زندگی، خواسته‌های فرهنگی، نیازهای روزمره، مسائل معاشرت و مراد اجتماعی و امثالهم، موقعیت "اقتشار متوسط شهری" بطور قریب به اتفاق، یکسان و مخالف رژیم است. بده عنوان مثال درباره ساله جنگ، صلح به ندرت با فردی از میان این بخش عظیم اجتماعی برخورد می‌کنیم که منادی شعار "جنگ جنگ تا پیروزی" باشد، اکثر "طرفدار صلح‌اند، چرا که مصائب و عواقب جنگ را مستقیماً احساس می‌کنند و از رجه شعور و آگاهی نسبتاً بالایی نیز برخوردارند و به شدت نگران سررشت خانواد خود می‌باشند. موقعیت فعلی بورژوازی خصوصی ایران تا آنجا که بقیه در صفحه بعد

میتاق و سپس به برنامه رجوی انتقاداتی داشتیم و رفع این کاستی‌ها را در جذب نیروها مؤسسه می‌دانستیم ولی مشکل اصلی به هیچ روی در این و آن ماده برنامه رجوی و یا نوع تاکتیک جذب و دفع ائتلافی شورای ملی مقاومت نهفته نبود. گره و معضل اصلی در عدم تناسب درجه خشونت و سرکوب‌خونبار و موحش دستگاه حاکمه و باند‌های فالانژ، با روحیه و انتظارات عمومی و محاسبات پوزیسیون قرار داشت. رژیم با چنان سببیت و سفاکی وارد صحنه شد و چنان بی‌محابا سیاست تفتیش عقاید و ترور و سرخ را پیش برد که امکان تحرک و جاگیری سیاسی فعال، از اقصا و طبقات ناراضی بکلی سلب گردید. جو شدیدا "ناراضی عمومی، تاب تحمل سرخ این خشونت را نیاورد. توده‌های ناراضی به سرعت با مانعی غیر قابل انتظار روبرو شدند. آنها در ابعاد میلیونی سازمان یافته نبودند، پس در مقابل سرکوب سرخ و سازمان یافته غن نشستند. بین آنها و نیروی مبارز و دلاوری که خوب سازمان یافته و جانانه مقاومت می‌کرد فاصله افتاد. همین فاصله که به سبب تداوم جو ترور و وحشت‌ناگهانی بیشتر می‌شد، موجب اصلی عدم تحقق دخالت توده‌های مردم و جاگیری سیاسی و جذب شان به تقابل دموکراتیک-انقلابی شورای ملی مقاومت گردید. در ایجاد دیگر نوع برنامه و اشتباهات تاکتیکی شورای ملی مقاومت نقش تعیین کننده‌ای بسازی نمی‌کرد. اواسط پائیز، دیگر آشکار بود که پوزیسیون انقلابی، نبردی از یک جنگ تمام عیار را به دشمن چهارباخته است. اما جنگ طویل‌ریم، علی‌الخصوص به یمن مقاومت سراسری مجاهدین ادامه یافت. نیروهای مسلح خلق کرد و به ویژه حزب دموکرات آن را تکمیل کردند، ولی از آن زمان تاکنون که بیش از ۲ سال و نیم سپری گردید، بسیاری از موقعیت‌های اقتصادی - اجتماعی جامعه دست‌و‌پاگیراتی شده‌است. وضعیت رژیم از جوانب گوناگون در گروگردیده و صف بندی‌های سیاسی میان اقشار و طبقات مردم نیز تحولات مهمی را نشان می‌دهد. شورای متحد چپ که همواره تلاش داشته بر پایه تحلیل مشخص الزامات و نیازهای مترقی جامعه ایران اتخاذ نظرسر و استنتاج سیاست کند، باید به این منطق و روش خود پای بند ماند و با چشم باز به اوضاع بنگرد. ما باید ارزیابی خود را حتی المقدور بر واقعیت جاری در جامعهمان استوار کنیم و نه بر واقعیت موضعی متعلق به مقطعی گذشته. اگر سیاستی که برای عمل و فعالیت کنونی پوزیسیون پیشنهاد و ترویج می‌شود مبتنی بر واقعیت گذشته باشد، به واقع سیاستی گرفتار توهم خواهد بود. برخورد به واقعیت اجتماعی نیز باید دینامیسم تحولات و سیر تغییرات را ملحوظ شمارد. یکی از انواع توهم، همان رئالیسم معطوف به سابقه است، واقع‌گرایی که بر واقعیت قبلی تکیه می‌زند، نه بر رویدادهای جاری. ارزیابی ما از سیاست ائتلافی شورای ملی مقاومت و کم و کیف آن نیز می‌بایست مستند به همین روش و نگرش باشد و گرنه نخواست به جای کمک به تغییر مترقیانه واقعیت موجود، انرژی مبارزاتی‌مان را پای مسائل متصور و فرض‌های متوهم هد رخواهیم داد.

فقیه را به لرزه در آورد. یا به پای سیر مبارزه و مقاومت مسلحانه سراسری، بعد سیاسی پوزیسیون نیز دامنه جدیدی یافت. به ابتکار مجاهدین و آقای بنی‌صدر، میتاق مبارزه و مقاومت مشترک برای دموکراسی و استقلال بسته شد و فراخوان به همه نیروها، سازمان‌ها و شخصیت‌ها انتشار یافت. شورای متحد چپ جزء اولین جریان‌ها بود که به فراخوان تشکیل شورای ملی مقاومت، جواب مثبت داد، در پی یک ارزیابی انتقادی ولی مثبت از آن، به این ترتیب جریان ما وارد پروسه عملی ائتلاف مهم و بی‌سابقه در تاریخ سیاسی اخیر گردید. ائتلافی برای پیشبرد انقلاب، به منظور نیل به دموکراسی، استقلال و جمهور مردم ایران. مقاومت مسلحانه سراسری تابستان و اوائل پاییز ۶۰، آنچنان ابعاد گسترده‌ای یافت و چنان ضربات قاطعی به رژیم خمینی و سردمداران آن زد که ساله بود و بقاء آن به سرعت به ساله روز تبدیل گردید. احتمال سرنگونی رژیم، باور عمومی شده بود. مبارزه سراسری و دلاورانه بود، جو جامعه پر شور و اشتیاق و امیدوار. حاکمیت را بحرانی همه‌جانبه فراگرفتیم و جامعه در تمام ابعاد اجتماعی اش در تلاطم و التهاب به سر می‌برد. اگر پوزیسیون و مقاومت سراسری فرصت می‌یافت، شانس بسیج توده‌های ناراضی و بسه میدان آوردن نیروی گسترده مردمی وجود داشت، قدرت رهبری و گردانندگی حاکمیت به شدت ترین وجهی متزلزل شده بود. در ذهن مردم انتظار انتقال قدرت جای گرفته بود و هیچ قشر و طبقه شهروندی جامعه پای حفظ رژیم نایستاده بود. در چنین شرایطی که احتمال سقوط قریب الوقوع رژیم ولایت فقیه می‌رفت، تأکید درجه اول بر روی سیاست جذب کلیه سازمان‌ها، نیروها، محافل و شخصیت‌های انقلابی، دموکرات، ملی و مترقی، بدون شرط ایدئولوژیک، یعنی طرح و دفاع از سیاست ائتلاف وسیع، از ضروریات حتی سیاست پوزیسیون محسوب می‌شد. ما مروج سیاست و رهنمون ائتلاف وسیع بودیم، چرا که آن را موافق با نیازهای مترقی جامعه و متناسب با الزامات پیشبرد انقلاب در آن مرحله می‌دانستیم. مطلق این سیاست، هم از الزامات شرایط انتقالی بر سر می‌خاست و هم از حاصل کلیه تجارب جهانی و هم از نیازهای مربوط به دوران بعد از سقوط احتمالی قریب الوقوع در آن زمان، بخش‌های گوناگون بورژوازی با رژیم و سیاست‌هایش در عوا داشتند، طیف اقشار روستائین گرفتار اصطکاک‌های موضعی با عوامل حکومت بودند، و توده عظیم شهروندان، اعم از طبقه کارگر، و طیف وسیع اقتشار متوسط، نیز طبعاً "مخالف سرسخت رژیم به شمار می‌آمدند. سیاست تشکیل شورای ملی مقاومت مناسب ترین طرح در جهت ایجاد ائتلافی دموکراتیک بود. شورای ملی مقاومت می‌بایست هر چه سریعتر، وسیع ترین نیروهای فعال پوزیسیون را جذب و متحد نماید. جامعه از پتانسیل‌های کافی برای تحقق ائتلاف وسیع برخوردار بود. اما این پتانسیل‌ها به سرعت فعلیت نیافتند، دلایل چندی داشت که مهم‌ترین آنها سیطره جو ترور و اختناق شدیدا خشونت‌غیرقابل تصور رژیم خمینی بود. البته در آن زمان هم ما و هم بسیاری از جریان‌ها دیگر به

اخیر که به طور خرنده واقعیت یافته، این است که تعداد بسیار زیادی از واحد های صنعتی، خدماتی، توزیعی بورژوازی خصوصی ایران، مستقیماً برای نیازهای جبهه جنگ کار می کنند. این واحد ها دیگر بر اساس مناسبات بازار آزاد و مکانیسم عرضه و تقاضا و رقابت عمل نمی کنند، بلکه درست به تائید سفارشات تضمین شده و بی رقیب دولت و نهادها در رابطه با جنگ مشغولند. پیدایش شدن استدالات توجیهی در میان بسیاری از محافل بورژوازی داخل چون: "آقای صلح شود و این پاسداران جبهه به تهران بازگردند، پس مردم را درمی آورند. بگذرید همانجا ادامه دهند، شاید ادامه جنگ مشکل گشا شود" نشان دهنده بالا رفتن درجه منفعت آنها از قبالت آتش جنگ است. آخوند ها همیشه نان مصیبت را می خورند و حال، با مصیبت عظیم و ملت سوزی که ایجاد کرده اند، بورژوازی را هم به هوس انداخته اند! وانگهی حمایت از سیاست جنگ طلبی تا زمانی که سودآور باشد، یکی از سنن کلاسیک بورژوازی در سراسر جهان است و دوران فترت اولیه در این باب سوءتفاهمی بود که برطرف شد. بدیهی است که به لحاظ سیاسی و فرهنگی بورژوازی کماکان مطالبات دیگری نیز دارد ولی هیماات اگر خواسته های آنها را با نیازهای مبرم توده های میلیونی مردم مصیبت زده میانه حال و محرومان جامعه از یک قاعده فرض کنیم. شرایط اجتماعی زمستان سال ۶۲ و تابستان ۶۰ تخییری اساسی یافته است. بی سبب نیست که محافل به اصطلاح غافل ولایت فقیهی که زمانی صریحاً "از ضرورت صلح می زدند با وقاحت تمام به شعار "جنگ جنگ تا پیروزی" پیوسته اند. نگاه کنید به افاضات حضرات کنی، خامنای، ولایتی در سال پیش و اکنون. کلید فهم بسیاری از این سرخط کج کردن ها و هم نظری های سردمداران رژیم در مورد جنگ نیز از همین جا به دست می آید که "مسائل" آنها در رابطه با بورژوازی خصوصی تا حد زیادی حل شده است و آنها به مطلوبشان رسیدند و فشار پشت پرده پیشین دیگر وجود ندارد. آنها "همه با هم" اند، در راه جنگ و سود و استفاده های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی اش! حتی حضرت آیت الله گلیایگانی هم پیام "جنگ جنگ تنها پیروزی" سر می دهد. قضایا روشن است، ولی افسوس بار دیگر درک و استنباط برخی از رفتارها و واقعیات جاری، یک فاز عقب تراز رویدادهاست.

توهم در سیاست ائتلافی ما:

توجه و تأکید شورای متحد چپ به سیاست ائتلاف وسیع و ایجاد وحدت ملی در برابر رژیم متزلزل خمینی - طی تابستان و پاییز ۶۲ مبتنی بر واقعیات اجتماعی، جو عمومی و احتمال سقوط قریب الوقوع رژیم در آن دوره بود. این سیاست در درجه اول منبعت از نیازهای مساله براندازی بود. اما وقتی که - بهبود لیل - مساله براندازی به تأخیر افتاد، به توجیه آن وارد دوران جدی شدیم که، فارغ از اختیار ما، آیدتن یک سلسله حوادث و رویداد های گوناگون تازه ای بود. جا به جای تدریجی موقعیت اقتصادی بورژوازی خصوصی باقی مانده در ایران و ایجاد شکاف های تازه در

هیچ امتیاز سیاسی مهمی به بورژوازی داد نشد که هیچ، برعکس با تعارف امکانات و امتیازات اقتصادی بسیاری از مواضع و زست های سیاسی محافل، واحد ها، و افراد سرشناس بورژوازی داخل نیز خرید شد. فراموش نشود که در این بحث، همه جا مقصود ما، بورژوازی خصوصی شاغل در ایران است، یعنی آن بخش هایی که مانند توده ها بعد در زمره بورژوازی شاغل در ایران درآمدند. البته تردیدی نیست که هم در سابق و هم در حال حاضر مابین جریانات هوادار سرمایه داری خصوصی و باند های طرفدار مالکیت دولتی اختلاف عقیده، سلیقه و حتی تفاوت سیاست وجود داشته و دارد، لکن بحث ما نه بر سر حوزه های علمیه و آیات عظام است و نه بر سر بخشی از بازار ایران آزاد یخواه. سخن از طیف گسترده واحد های کوچک و بزرگ بورژوازی است که در سال ۶۰ هنوز در بلا تکلیفی، ندانم کاری و یا بیاری به سر می بردند و اکنون همگی با جد و جهد شگفت انگیز "به آینه امید وار شده اند" و در آستان بوسی مراحم رژیم تاجایی پیش رفتند که حتی سیاست جنگ افروزان رژیم را - البته با توجیهات حق به جانب و عوام فریب مورد تأیید قرار می دهند.

پس از خوابیدن هیاهوی تبلیغاتی ناشی از پیام ۸ ماهی خمینی معلوم شد که ما حاصل آن به طور عده به بورژوازی خصوصی می رسد و امتیازات جزئی هم که در باب حریم مسکن رعایت می شود، در واقع امر و بطور عده مربوط به مشکلات معاشی و تفریحی اقشار بورژوازی می شود. اما سیاست جذب و ادغام بورژوازی خصوصی، برغم مشکلات عدیده آن که ذاتی رژیم ولایت فقیه است، کماکان ادامه یافت. در طول دو سال اخیر، "احترام" اصل مالکیت بر ابزار تولید تا حدود زیادی اعاده شد، روند باز پس دادن کارخانه ها شروع شد و تا اکنون نیز ادامه دارد. هزاران هزار شرکت مقاطعه کاری، که قبلاً "بی کار و یا در بازار خصوصی سرمایه فعال بودند، به کار کردن و دادن سرویس به وزارتخانه ها و نهاد های رژیم دعوت شدند. اجازه تأسیس کارخانه های کوچک و بزرگ صادر می شود و رابطه مخدوش و معلق با شرکت های بزرگ خارجی تا حدودی ترمیم شده است. در تمام این موارد دست اندکاران رژیم اند که سیاست کلی کار را دیکته می کنند و محور تمام این سیاست ها جنگ است. اکنون اکثر عرصه های توزیعی در دست دولت و نهاد ها و شبکه های تحت کنترل و نظارت آنهاست، راه دست یابی به بازار مصرف بطور عده از کانال دولت و نهاد ها می گذرد و رابطه مستقیم تولید کننده و مصرف کننده فقط در حوزه رشته های بسیار بی اهمیتی باقی ماند است. بانک ها هم که در دست دولت اند و سیاست پولی آنها در کنترل سیاست های کلی دولت، رژیم ولایت فقیه توانستند از سستی و فرومایگی سنتی بورژوازی ایران در عرصه سیاست، نهایت استفاده را برده و با ارائه یکسری امتیازات اقتصادی، این بخش را عداً تا "در چهارچوب سیاست های کلی خود به کار وادارد. محرومانی این سیاست ها پیش بردن سیاست جنگ و استیلا طلبی است. یکی از مهم ترین رویداد های دو سال

عین کنند های در وضع اقتصادی این اقشار ندارد، چرا که اکنون عده بودجه کشور از طریق کانال دولت و نهادها به گرد شرد می آید سیاست دولت هم به وسیله رو متوجه ارتقاء سطح زندگی توده های میانه حال نیست. بهبود موقعیت بورژوازی خصوصی حد اکثر در باز شدن و ایجاد امکانات شغلی آنهاست با دستمزدها و حقوق بسیار اندک، تأثیر گذاشته است و لاغیر. برعکس زمانی که وضع بورژوازی خصوصی - اعم از بزرگ و کوچک - رو به بهبودی رفته، یکی از تافته های فرآینده مربوط به شفاف و تفاوت فاحش درآمد ها و بازتاب آن در ذهن اقشار متوسط و رو به فقر جامعه شهری است. مردم متوسط الحالی که اکنون آشکارا رو به فقر و فلاکت می روند با چشم نماند شاهد مساوی اقتصادی بورژوازی با رژیم و سیاست های آنند و خوب می بینند که چگونه یک بار دیگر بورژوازی ایران با فرومایگی و عدم تقابل فاعل با رژیم آخوندی و سیاست هایش، صرفاً "در اندیشه آند و متن ثروت و ادامه چپاول است و به سرپرست مدنی جامعه و وضعیت توده های میلیونی فقر و مصیبت زده بی اعتناست. این نکته در هر گونه ارزیابی واقعی موقعیت اجتماعی اقشار متوسط الحال از اهمیت درجه اولی برخوردار است و اپوزیسیون انقلابی باید میان برخورد به بورژوازی خصوصی و وضعیت این اقشار کثیرالجمعیت شهری تفکیک و تمایزی روشن قائل شود.

تحول در موقعیت بورژوازی خصوصی:

رژیم ولایت فقیه در آغاز جابه جایی عظیم اجتماعی و سیاسی به لامل گوناگون به زمینه های ثروت و ثروت اجتماعی، فرهنگی و سیاسی بورژوازی هجوم زدیدی آورد. سیاست سلب مالکیت از نارحانداران، مالکین مستغلات، در هم ریختن روابط بازار، یا شانیدن کانال های توزیعی و شرکت ها و واحد هایی که در این عرصه شاغل بودند، حذف بخش عده بازار آزاد کالاها، تأخیر شدید سیاست سرمایه گذاری و الویت بودجه و ۰۰ همه این اهرم ها در خدمت تحکیم پایه های حکومت و رژیم جدید بود. پس از بردن اولین دور نبرد با اپوزیسیون انقلابی و ادامه سیاست جنگ افروزی، رفته رفته در اندیش ترین افراد رژیم متوجه شدند که هر آینه دستا به سرکوب و ترور سراسری با موفقیت ساخته شود و از عده سرکوب عمومی و نشر فاشیستی جامعه برآید، دیگر به تخریب مسخیم عرصه های سودآور نیار مبرمی نخواهد بود و می توان اسب بورژوازی را هم به درشکه آخوند ها بست تا در مقابل گاه و چوئی که بیهوده آن داده می شود، هم آثار سودآور کشید و هم از راه رفتن و خطرناک شدنش جلوگیری کرد. از اواسط سال ۶۱ و بویژه پس از شهریور ماه، نه فاز دوم مقاومت سراسری رو به است رفت، رژیم به تلاش متحد اجتماعی - روانی و اقتصادی - سیاسی جذب بورژوازی و وصل آن به سیاست های جاری خود را مورد توجه زیادی قرار داد. پیام ۸ ماهی امام نه آن همه ولوله رقم پذیری یانه را در میان اپوزیسیون خارج موجب شد، در واقع به مصرف تدارک این اتصال اقتصادی رسید.

میان ذهنیت عام جامعه، از جمله مهم ترین این رویدادهاست. شورای متحد چپ می بایدت حد اکثر پس از جمع بندی پیشنهادها مقاومت مسلحانه که از جانب رجوی ارائه شد، به صرافتی افتاد و سالها سیاست ائتلافی را از نو طرح و بررسی می کرد و حضور عده آنرا بر اساس تحلیلی از سیر رویدادها و الزامات کلی سیاست انقلابی - دموکراتیک شورای ملی مقاومت تعیین می نمود. اما مسأله بسیاری از مقالات مندرج در پیام آزادی، که به دنبال "آغاز فصلی دیگر" به چاپ رسیدند، شاهد خط مشی ای شدیم که حکایت از غفلت و بی توجهی تحلیلی رفقا از روند های تازه بود. رفقا دیگر به این نکته حساس و اساسی بی اعتناء ماندند که سیاست ائتلافی چپ، به همان اندازه که از منطبق همزونی ظنی اید، "فقط به رهبری حزب طبقه نارگر" در راست از میانروی های ذهنسی و ونستاریه منفی نیز احتراز دارد. سیاست ائتلافی چپ (مقصود سیاست ائتلافی یک جریان چپ است) نمی تواند به اصول و هویت اندیشگی و آرمانی خویش وفادار بماند و در عین حال مبشر حص میانه ای گردد که به کلی از دینامیسم انقلابی جامعه و الزامات سیاسی آن غافل است. ملاحظه ای از نقطه نظرات چنین خط مشی میانمای را در نوشته "ملاحظاتی" به رآی العین باز می یابیم و در زیر به طور اجسالی به پاره ای از نکات اساسی آن اشاره می کنیم. رفقا در صفحه ۱۱ پیاد آزادی شماره ۲۲، یعنی در همان مقاله فوق اندکرمی نویسند: "ما نظار رهبری بورژوازی و نه از رهبری نیروهای رادیکال سخن می گوئیم." به نظر ما صرف نظر از اینکه کدام یک از این دو تریش در صف های مقدم جبهه مبارزه می کنند (۰۰۰۰) پاسخ دموکراتیک و استقلال گرایانه به مسائل براندازی و ساختن بنیاد جامعه مابعد را جز با یک ائتلاف بزرگ نمی توان داد. (تنبیه ماست.)

هریک از نکات صریح آمده در این عبارت مهم به شدت مورد انتقاد ماست. در این عبارت، چون سراسر مقاله مذکور، طوری از "بورژوازی سخن رفته است که گوئی کل بورژوازی ایران در جبهه اپوزیسیون مبارزه می کند، حال آنکه هم بنا به شرحی که در بالا آوردیم و هم با رجوع به واقعیات مبارزاتی اپوزیسیون در دو سال و نیم اخیر، روشن و مبرهن است که چنین فرضی حداقل نشانه یک توهم ناشی از غفلت است. وانگهی مخالفت درست و اد ولی شورای متحد چپ با همزونی طلبسی لنینیستی - یعنی سیاست "فقط به رهبری مرئیت حزب من"، هرگز به معنی در افتادن به موضع میانمای نه فاقد موضوعیت انقلابی است، نمی باشد. ما را واقعیت، یعنی از همزونی طبیعی موجود در میان نیروهای اپوزیسیون و جامعه مخالف رژیم حرکت می کنیم، نه از نظریات خیرخواهانه و بی ربطه متعلق عینی آنها د پیری است براه خود رفته است. با ناهمی گذرا به واقعیات جامعه امروزی ایران در می یابیم که بورژوازی نه تنها در "صف های مقدم جبهه مبارزه" علیه رژیم نیست، بلکه عمدتاً "از جبهه مبارزه براندازی علیه رژیم کنار کشید ماست. عنصر وحدت نظر در نفی رژیم

خمینی که در سال ۶۰ شامل بخش های عمده بورژوازی ایران نیز می شد، اکنون با کم و کیف دیگری در صحنه جامعه خود نمائی می کند. اگر در سال ۶۰ هنوز بخش های وسیعی از توده تبهی دست شهری به لحاظ باورهای مذهبی و ندادوم امید به رژیم ولایت فقیه، از آن حمایت می کرد، حالا چنین نیست و اگر خشونت نیروهای سرکوب مطلق نبود، می دیدیم که چگونه صد ها "افسریه" علیه دستگاه حاکم صف آرائی می کرد. از طرف دیگر، همانطور که در بالا گفتیم، بسیاری از بخش های بورژوازی تد رجا "به جانب اتصال منافح به ما شینیمزیم حاکم رفتند و اکنون به هیچ روی در زمره اپوزیسیون فعال و هوادار سرنگونی به شمار نمی آیند. این جماعات بیشتر در خط استحالیه درونی رژیم فعال اند و یا کک به آلتزنا تیوه های وابسته به امپریالیسم را پیشه کرده اند. خبط بزرگی است، هر آینه در این باب طوری این پا و آن پا کنیم که گوئی چنین اتفاقاتی نیاقتاد ماند در شمار رویداد های احتمالی بعدی قرار دارند و لهذا می بایست در جهت ممانعت از آنها اقدام نمود! اکنون در سطح جامعه آن نیروهای که به واقع و به طور عینی در جبهه مخالف براندازی قرار دارند، عبارتند از توده های وسیع محرومان و تبهی داستان سرگشته و نامراد، طیف عظیم شهر و ندان، اعم از کارگران، کارمندان و سایر لایه های میانه حالی که رو به فقر و محرومیت شدید اقتصادی و اجتماعی می روند، علی الخصوص بخش وسیعی از جوانان جامعه که هیچ گونه آینه مامید بخشی در پیش نمی بینند. بورژوازی عمدتاً "هم به این رژیم رابطه منفعت بسته و هم به امپریالیسم دل بسته است. بورژوازی باقی مانده در ایران، این لوقت ترین موضع سیاسی را اتخاذ کرده است. بنابراین قائل شدن هرگونه تعادل موضعی مابین بورژوازی و نیروهای رادیکال، از هرچه بگذریم، دست کم یک بی انصافی غیر عادی و از نقطه نظر تحلیلی یک توهم محض است.

نکته دیگری که در عبارت نقل قول شده به چشم می خورد، موضعی است که می گوید "مسائل براندازی و ساختن جامعه مابعد" و رسیدن به دموکراسی و استقلال "جز با یک ائتلاف بزرگ" شدن نیست! این موضع به هیچ روی، موضعی متعلق به کل شورای متحد چپ نیست، چرا که نه از بیانیه استنتاج شده و نه از منطق فکری ما گسه هیچ گونه اندیشه و پیشنهاد مطلق و رهنمون فقط به فقط را افاده نمی کند. از نقطه نظر تجربی هم، این "جز با یک" نمی شود،ها، قرباتی بسا روند های واقعی و متنوع مبارزات دموکراتیک و استقلال طلبانه ۸۰ سال اخیر ایران و تجارب جهانی نشان نمی دهد. سیاست ائتلافی هیچ گاه نمی تواند با پیشنهاد های فقط به فقط کار کند و اصولاً "چنین روشی مقرون به بن نیست است، هر آینه با یک دندگی ادامه یابد. به علاوه آنچه ما در گذشته تحت عنوان سیاست ائتلاف وسیع و حفظ وحدت ملی مطرح می کردیم، بیش از هر چیزی معطوف به حفظ جامعه از گسستگی های مخرب و جمع روی سر بیخ نیروهای متنوعی در جبهه

براندازی سر بیخ رژیم بود. در حالی که رفقا طوری از "ائتلاف بزرگ" تحریف می کنند که گوئی می توان کلیه شکاف های عینی اقشار و طبقات جامعه را به یوته فراموشی سپرد. همین شکاف های واقعی بودند که وقتی پروسه سرنگونی رژیم به درازا کشید، موجب جابجائی های فوق الذکر گردیدند و اکنون دیگر نمی توان بر اساس شرایط معالفارق، تعیین سیاست نمود. وانگهی استقرار دموکراسی اصولاً "در گروهی يك رامل نیست، به عنوان مثال اگر شورای ملی مقاومت نتواند برنده سیاسی فرآیند براندازی رژیم حاکم باشد ولی در عین حال قادر باشد به عنوان اپوزیسیون قوی و سراسری علنا "فعالیت نماید، همین موقعیت خود در تأمین دموکراسی نقش عظیمی ایفا خواهد نمود. حیات دموکراسی صرفاً "در گروهی رسیدن به قدرت نیست. وفاداری به اصل انتخابات نیز چنین فرضی را در خود مستتر دارد. اگر فرض بر این باشد که فقط حکومت "ائتلاف بزرگ" جواب به معادله دموکراسی و استقلال است، پس در ایران کنونی با یک فرآیند بن بست مواجه ایم، چرا که سیر واقعیات کنونی وصول بلا فصل به این رهنمون را نامعین می سازد. اگر رفقا شعار ائتلاف بزرگ را به مثابه یکی از احتمالات آینده و متعلق به شرایط آستانه انتقال قدرت طرح می کردند و اصل همزونی طبیعی را نیز در آن ملحوظ می شمردند، آنگاه می توانستیم بپذیریم که در سیر بالنده شورای ملی مقاومت به سبوی براندازی، حصول ائتلاف بزرگ یکی از احتمالات مطلوب در آستانه سقوط رژیم و انتقال قدرت خواهد بود. اما کیفیت رهنمون پیشنهادی رفقا چهر دیگری است و تازه ساله درجه شمول این رهنمون "هم جای انتقاد جدی با رنگ داشته است. رفقا نوشته اند: "تنها کسانی را نباید در این ائتلاف راه داد که هنوز به خیال سلطنت و یا ولایت (این دو و تظاهر آزمایش شده ارتجاع) دعوی مبارزه با ارتجاع می کنند" (ص ۱۱) اگر هدف شورای ملی مقاومت، صرفاً "براندازی رژیم، بدون در نظر گرفتن کیفیت براندازی، تأثیر متقابل نیروهای سیاسی دخیل در آن بر هر دو یک برنامه ایجابی و "وظایف مهم" دوران انتقالی حکومت موقت می بود، طبیعاً "ابرازاتی از نسوع عبارت فوق موضوعیت می یافت. اما نه رفقا چنین هدفی دارند و نه کل شورای ملی مقاومت چنین غایتی را دنبال می کند. بنا بر این روشن نیست که چرا رفقا با بی توجهی به انتشار عبارتی دست می زنند که می تواند موجب سوء تفاهات گوناگون گردد. فی المثل در کل نوشته رفقا و بیوضه در چنین عبارتی تفکیک صریح و لازم ما بین جمهوری خواهان واقعی و کسانی که به نام جمهوری طلبی مضامین دیکتاتوری را غالب می کنند دید منی شود. مگر نمونه های "آزمایش شده" از اشکال و مضامین استبدادی و ارتجاعی فقط در تاج و عامه ملاحظه می شود؟ مایه حیرت و شگفتی ماست که رفقا از توجه به نمونه های موجود در ممالک همسایه ایران نیز غافل اند. از قضا، در دنیای کنونی رایج ترین "تظاهر آزمایش شده" حکومت های استبدادی و مرتجع، همان قالب دیکتاتوری های نظامی تحت

عنوان جمهوری می‌باشد. ما به رفقا اطمینان می‌دهیم که گرایش‌های سیاسی مربوط به این نسوع ارتجاع را نمی‌توان از طریق سیاست‌های ائتلافی مثال‌اندیشانه و تعادل‌جویانه "خنثی" نمود. نکته این است که فعلیت‌رایج این جریان‌ها به هیچ روی مولود "تنهایی و انفراد" نمی‌باشند. این و آن فرد را می‌شود طی یک سیاست و روش مدارا و جذب از در غلطیدن بعد از ارتجاع و امپریالیسم نجات‌داد و در روند دموکراتیک جذب و ادغام نمود، لکن جریان‌ها متصل به جایگاهها و رگه‌های عینی بورژوازی وابسته را نمی‌توان از این راه "خنثی" نمود. راه دفع خطر آنها، مبارزه روشن و صریح است و نه سیاست جذب و ادغام. بنابراین، در چه شمول مطلوب رفقا، دارای ایرادی است که می‌تواند تحت شرایط خاصی باعث نقض غرض اصلی، یعنی اصول دموکراسی و استقلال، گردد. از این رو بیم آن می‌رود که بعد کمی، خود مضمون کیفی را معلق کند، بخصوص کسه ارزیابی رفقا از توانهای ائتلافی حی و حاضر بورژوازی ایران نیز به هیچ وجه با واقعیات جاری خواندنی ندارد و مقرون به شبهه است. ما در بالا به جوانبی از این شبهه اشاره کردیم و برای استیضاح صریح آن و تأکید روی انتقادات و هشدارهای خود ناگزیریم پاراگراف دیگری را نیز نقل و نقد کنیم:

"بورژوازی ایران همواره این آمادگی را نگاه می‌دارد که با هرگونه گشایشی از درون رژیم بررخیزد، و یا هر حرکتی که از بیرون از مرزها و عده یاری بدهد، مبارزه و امید خود را پیوندد بزنند. اتحاد بورژوازی با هر یک از این گرایش‌ها می‌تواند کوشش برای بیرون‌رفت‌های دموکراتیک و استقلال طلبانه را از محضل کنونی، دست‌کم برای مدت‌های مدید، تا حد زیادی خنثی بسازد." (ص ۱۱)

می‌بینیم که رفقا خطر "اتحاد بورژوازی با هر یک از این گرایش‌ها" را به عنوان یک احتمال مطرح می‌کنند. در حالی که ما عملاً "با واقعیات عینی این احتمال" روبروئیم. در خارج از کشور که عقد و اتحاد بسیاری از محافل بورژوازی با سیاست‌های امپریالیسم آشکارتر از آنست که به شبهه درآید. و اما در داخل کشور هم کفایت نگاهی به طرح بودجه و نقد‌های موجود درباره آن بیاندازیم، تا دریابیم که این بودجه، پس‌ون ادغام بخش‌های عده بورژوازی خصوصی در این طرح اساساً "امکان آغاز عملی ندارد، چه رسد به پیشبرد و اجراء" بورژوازی خصوصی ایران در حال حاضر تا بیلی به خطر کردن و مقابله امپریالیستی رژیم ندارد. بسیاری از آن محافل و بخش‌هایی هم که در چهارچوب آلترا تئیه‌های سیاسی خارج از کشور متبلور شده‌اند، راه اقتداء به سیاست‌های امپریالیستی را پیشه کرده‌اند و بعضی که خود را ملی می‌شمارند به اصطلاح بی طرفی را بر ایجاد ائتلاف مبارزاتی با محضل دموکراتیک و ملی شورای ملی مقاومت ترجیح داده‌اند و به این ترتیب هر بخشی به سنت خود و فسادار ماند هاست، بی‌جهت نیست که در خارج از کشور چنان موج تبلیغاتی عظیمی علیه شورای ملی مقاومت

و بخصوص سازمان مجاهدین خلق ایران به راه افتاد هاست و در داخل هم سردمداران رژیم‌هاز جذب متخصص و سرمایه شرمی سخن می‌گویند و حتی شخص اول مملکت هم طرفدار "اقتصاددان‌ها" شده است. آنچه شیران را کند رویه میزاج احتیاج است، احتیاج بورژوازی باقی‌مانده در ایران بنابه سرشت وضعیت اقتصادیش، بنابه روحیه ورزید ماش در فرومایگی و دسازاری با هر قدرت‌حاکم و اکنون نیز بنا به روابط و بستگی‌هایش به سیاست‌های رژیم و علی‌الخصوص اتصال فزاینده اش به سیاست جنگی آن در مجموع خود، آمادگی عینی و شایستگی ذهنی ائتلاف با انقلابیون و نیروهای دموکرات مستقل را فعلاً از دست داده است. تا زمانی که ارکان دستگاه‌های سرکوب رژیم پارتی و سیاست "جنگ جنگ تا پیروزی" نیز ادامه داشته باشد، دلیلی ندارد رشته اتصال سودآورش را با رژیم سست و یا قطع کند. مساله پیشرفت مقاومت و اقبال راه حل دموکراتیک و استقلال طلبانه - یا به اصطلاح رفقا "بیرون رفت از محضل کنونی" - نیز به طور عده موقوف به اعتلاء جنبش توده‌های محروم و شهروندان رویه فقر و تحت فشار و جرات اقدام جمعی آنها می‌شود، امری که بسته به تاثیر عوامل گوناگونی است، از تجربه روزمره مردم گرفته تا موفقیت‌های جنبش مسلحانه سراسری اپوزیسیون انقلابی و توسعه اعتبار و نفوذ آلترا تئیه شورای ملی مقاومت.

آن چه می‌توان کرد:

از شرحی که در بالا رفت روشن است که خط مشی سیاست "ائتلاف بزرگ" - آن گونه که رفقا مطرح می‌کنند - مورد انتقاد شدید ماست. ما کوشیدیم اهم نکات نادرس و جوانب آکنده از توهم این سیاست ائتلافی ناموفق را نشان دهیم. انتقادات ما تا اینجا جنبه سلبی داشتند. ضرورت دارد به جنبه ایجابی مساله نیز توجه کنیم تا برای رفقا و خوانندگان روشن شود اگر به تزیهای آمده در مقاله "ملاحظاتی" انتقاد داریم، خود چه می‌گوئیم و اگر معتقدیم سیاست ائتلافی مذکور راه به جایی نمی‌برد، پس در باب مسائله ائتلاف کدام سیاست را باید اتخاذ و پیش برد. میهن و مردم ما در شرایط بسیار دشواری به سر می‌برند. اپوزیسیون انقلابی نیز همینطور رژیم ولایت فقیه و جبار جباران دشمن اصلی همه ماست ولی معاندین و مخالفین دیگری نیز داریم. در مورد مساله براندازی رژیم هم دیگر نمی‌تواند از وحدت‌راه و روش‌سخنی در میان باشد. سیاست ائتلافی ما باید این نکات را در خود جمع داشته باشد. به نظر ما نه به بدعت‌گذاری‌های عجیب و غریبی نیاز داریم و نه به بی‌تابی و شتابزدگی. باید در عین کار و تلاش مبارزه مستمر، اصولی بمانیم. باید در حین مدارا با رهروان راه استقلال و دموکراسی و جمهور مردم در برابر دسیسه‌ها، نیرنگ‌ها و رقابت‌جریاناتی که می‌خواهند براندازی رژیم را مستسکی برای حذف دموکراسی و استقلال کنند دلیرانه و با صراحت ایستادگی کنیم و سیاست جذب نیروهای بالقوه دست‌را با سیاست دفسح قوای بالفعل معاندین و نقد و خرده‌گیری‌هاز

دورمبارازان تلقیق کنیم. صیانت شورای ملی مقاومت و دست‌آورد‌های آن، از وظایف ائتلافی است. سیاست ائتلافی ما در مرحله کنونی باید در درجه اول معطوف به استحکام و تقویت شورای ملی مقاومت ارکان و آحاد، حیثیت و اخلاق آن باشد. مساله توسعه شورا امری است مستحب ولی استحکام آن واجب. پس باید سیاست ائتلافی را طوری ارائه کنیم که در عین حفظ استقلال و شخصیت خود، از بروز هرگونه شائبه شفاف و تفرقه‌ای جلوگیری شود. میدان فعالیت جهت‌کفک به تدرستی و توانایی هر چه بیشتر شورای ملی مقاومت بار و گسترده‌است. اقدام آگاهانه و مجدانه در این زمینه باید به‌نظریه معاندین و دورمبارازان و دسیسه‌چینان نشان دهد که کیفیت بحث و مراد و ما با یازان مولف مان بالکل متفاوت از برخورد ما با دیگران است. نشریه ما و تمامی جوانب دیگر کار و تلاش مبارزاتی ما، باید آینه تمام‌نمای تعهدات و وظایف ائتلافی ما باشد. اختلاف نظر و انتقاد آنگاه به سایر اعضا شورای ملی مقاومت نباید طوری عنوان شوند که نزد یاران ما سوءتفاهم و پیش‌د و بهیم زنان غاژ و مخالفین شورا لبخند به خسران مسابرانگیزد. در یک کلام سیاست ائتلافی ما باید در درجه اول استحکام ائتلافان باشد. از این اصل اولی می‌رسیم به کم و کیف اصلی توسعه و نه برعکس. پیشنهاد ما برای پراتیک اصل توسعه "سیستم ائتلافات" است. سیستم ائتلافات از جمله به معنی عمل به انواع و اقسام ائتلافات

موضعی است. ائتلافات موضعی و کوتاه مدت و تجربه کردن نتایج حاصله به طریقی که راه‌های گوناگون اشتراک مساعی و همفکری، اتحاد عمل، آکسیون‌های مشترک، کمیسیون‌های چند جانبه و... با کلیه نیروهای مستقل چپ و دموکرات و ملی شناخته و توسعه یابند. این سیاست کسه علی‌الخصوص در سطح پایه و توده‌ها، موجب تقویت و توسعه روابط صمیمانه مبارزاتی می‌شود، می‌تواند به شورای ملی مقاومت جذابیته تازه ببخشد و در عین حال فراسوی نیک و بد مباحثات و مشاجرات لفظی و روزنامه‌ای، در عمل روزمره، دوست و دشمن را بهما بشناساند. تردیدی نیست که هم شورای متحد چپ و هم در صورت قبول این پیشنهاد، شورای ملی مقاومت - برای عمل به این سیاست باید از ضابطه و برنامه‌های درخور آن پیروی کنند. تدوین ضوابط و برنامه در این راه کار دشواری نخواهد بود.

پسایان
۶۲/۱۲/۱۴

پایام آزادی

SMT
POSTFACH 1043
1000 BERLIN (WEST) 31

آدرس
جدید:

حساب بانکی جدید:

SMT
POSTSCHECKAMT BERLIN WEST
KONTO-NR.: 4272 49-108
BLZ 100 100 10

برای سرنگون کردن ارتجاع فاشیستی به «شورای ملی مقاومت» پیوندیم